۱۵۰ داستان از زندگی

رضی الله تعالی عنه

حضرت عثمان

تألیف : احمد عبدالعال الطهطاوی
مترجم : شیخ محمد بالال

۱۵۰ داستان از زندگی

حضرت عثمان بن عفان

مولف:

احمد عبدالعال طهطاوی

مترجم:

شیخ محمد بالال

سرشناسنامه	:	احمد عبدالعال طهطاوی
عنوان قرار دادی	:	۱۵۰ داستان از زندگی عثمان بن عفان (رض)
عنوان و نام پدید آور	:	محمد بالال
شابک	:	۹۷۶-۹۴۴-۲۲۱-۰۸۳-۴
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
تعداد صفحات	:	۹۰ صفحه
موضوع	:	زندگی حضرت عثمان بن عفان (رض)
رده بندی کنگره	:	۲۰۴۵۹ ج ۵ م / ۱۳۲
رده بندی دیویی	:	۲۹۸/۲۵۱
شماره کتاب شناسی ملی	:	۱۹۹۲۱۵۴۱

مشخصات کتاب

- نام کتاب: ۱۵۰ داستان از زندگی عثمان بن عفان (رض).
- مولف: احمد عبدالعال طهطاوی.
- مترجم: محمد بالال
- ویراستار : ضیاءالرحمن احمدی.
- سال چاپ : ۱۳۹۳ هـ . ش.
- نوبت چاپ : اول.
- تیراژ: ۲۰۰۰ جلد.
- قیمت : ۳۵۰۰ تومان.

مرکز پخش : تربت جام- کتابفروشی سربوزی

شماره تماس : ۰۹۱۵۵۲۸۳۷۶۸

اهداء (مولف):

به محمد صلی الله علیه وسلم که اولین معلم و مربی است.

به خلیفه باحیا عثمان بن عفان ذی النورین.

به تمام انسانهای صالح و وارسته در هر زمان و مکانی.

به تمام دعوتگران وخطیبان تا آنان نیز این داستانهای حقیقی را که برگرفته از زندگی مردی از بزرگان می باشد را برای مردم آموزش دهند تا اینکه دوستی انسانهای صالح را در زندگی آنان پیوند دهند.

به پدر و مادر، برادران و دوستانم.

به همسر وفادارم و دو فرزند رشیدم (شریف و یوسف).

مقدمه مولف:



الحَمدُ لله رَبِّ العَالَمِین الذی یُحب الصالحین و المومنین، وَصَلاةً و سَلاماً علی النبی الکریم وآله و اصحابه اجمعین.

اما بعد:

در حقیقت سیره انسانهای صالح و نیکوکار ترجمه عملی کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ می باشد و هم چنین تاثیر این قصه ها بر روح و جان انسانها برای کسی پوشیده نیست.

من در این سفر صد و پنجاه داستان دیگر از داستانهای خلیفه راشد عثمان بن عفان رضی الله عنه را برای شما تقدیم می کنم و در واقع از خلال مجموعه ای از داستانها زندگی وی را برای شما بازگو می کنم. داستانهایی که بزرگی و عظمت این صحابی والا مقام را نمودار می سازد. داستانی که حکایت دارد از اسلامی که راه می رود و حرکت می کند و سخن می راند و با مردم معامله می کند.

این دوست ما از باحیاترین این امت است.

کسی که با دو تا از دختران پیامبر ﷺ یکی را پس از دیگری به عنوان همسر خویش برگزید، در یک رکعت کل قرآن را تلاوت نمود، به عنوان امیر مومنان انتخاب شد، با همه این تفاصیل به درجه رفیع شهادت نایل گشت زیرا وی لیاقت چنین جایگاهی را دارا بود.

پس سلام بر عثمان در جمع صالحین و متقین.

ازخداوند مسئلت داریم ما را در روز رستاخیز، روز قیامت به هم برساند.

مقدمه مترجم:

الحمدلله رب العالمین والعاقبه للمتقین. والصلاه و السلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین.

اما بعد:

نسل صحابه رسول خدا ﷺ کسانی بودند که خداوند آنان را برگزید تا که همراهان رسول او باشند، در کاروان حمل رسالت هدایت، کاروانی که از سرزمین مکه به راه افتاد تا نیکی و هدایت را به تمام نقاط دنیا ببرد؛ و هیچ نسلی قبل از آن ها به آن نخواهد رسید. خداوند متعال می فرماید: ﴿ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥ ﴾ [الانعام: ۱۲٤]

خداوند بهتر می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

بنابراین یکی دیگر از ستارگان درخشنده نسل برگزیده خداوندی خلیفه سوم، شهید مظلوم سرور ما عثمان بن عفان رضي الله عنه می باشد.

در این راستا من فقط لازم می دانم که به شهادت و گواهی رسول خدا درباره این بسنده کنم.

«عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: جَاءَ عُثْمَانُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَلْفِ دِينَارٍ، قَالَ الْحَسَنُ بْنُ وَاقِعٍ: وَكَانَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْ كِتَابِي، فِي كُمِّهِ، حِينَ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَنَثَرَهَا فِي حِجْرِهِ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَلِّبُهَا فِي حِجْرِهِ وَيَقُولُ: مَا ضَرَّ عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ الْيَوْمِ مَرَّتَيْنِ» از عبدالرحمن بن سمره روایت است که سرور ما عثمان بن عفان یک هزار دینار طلا به محضر رسول خدا آورده در دامن ایشان قرار داد. من رسول خدا ﷺ را دیدم که دینارها را زیر و رَو می کرد و می فرمود: از امروز به بعد به عثمان هیچ ضرری نمی رسد، هرچه می خواهد بکند. و این جمله را دو بار تکرار کرد.

این بود گواهی رسول خدا ﷺ در مورد عثمان بن عفان رضي الله عنه کسی که بیشتر هزینه های جنگ جیش العسره را تقبل نمود و دارایی و ثروت خویش را در راه پیشرفت اسلام قرار داد تا به این شهادت و گواهی نایل آمد.

از خداوند مسئلت دارم که ما را از پیروان راستین اسلام قرار دهد و از جمله کسانی قرار دهد که خدمتی هرچند ناچیز به اسلام و مسلمین کرده باشیم.

مترجم: محمد بالال

عثمان بن عفان رضی الله عنه در مکه

۱- عثمان رضی الله عنه در دوران جاهلیت

عثمان رضی الله عنه در دوران جاهلیت از با فضیلت ترین مردم در میان قومش بشمار می آمد. وی از جایگاهی بلند و ثروت هنگفت و حیایی شدید و سخن سرایی کامل برخوردار بود. قومش او را خیلی دوست داشتند و در جاهلیت هیچ بتی را سجده نکرد و مرتکب هیچ عمل ناشایستی نشد. وی قبل از اسلام لب به شراب نبرده بود و می گفت: شراب عقل را از بین می برد.
عقل بالاترین بخشش خداوندی به انسان است. انسان می بایست به وسیله ی عقل به درجات کمال برسد نه اینکه سرجنگ بردارد.[۱]

۲- عثمان رضی الله عنه از خودش سخن می گوید

عثمان می گوید: ده چیز را نزد خدا پنهان گذاشته ام. چهارمین کسی هستم که اسلام آوردم و لشکر عسره را تجهیز نمودم. و از کاتبین وحی در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم بودم بدین جهت وی دو دختر خود را یکی پس از دیگری به عقدم در آورد. و من آوازخوان نبودم و دروغ نگفتم و از زمانی که با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیعت نمودم دست راستم را بر شرمگاهم قرار ندادم. هر جمعه ای که بر من می گذشت برده ای (غلام و کنیز) را آزاد می کردم و در صورتی که چیزی پیدا نمی کردم تا آزاد کنم بعداً آزاد می کردم، و نه در دوران جاهلیت و نه اسلام زنا نکردم.[۲]

۳- عثمان رضی الله عنه و دوستی قریش

قریشی ها عثمان رضی الله عنه را به خاطر مقام والا، ثروت، قوم داری، اخلاق پسندیده و سرشت سخاوتمندی و جوانمردی اش بسیار دوست می داشتند. تا اینکه

---

۱ - کتاب عثمان بن عفان از صلابی.

۲- کتاب الریاض النضرة از محب الطبری ص ۵۰۰ .

زن عربی برای نوزاد خود آواز و شعری می خواند که ستایش و تقدیر مردم از عثمان[۲] را در برداشت:

أحبک و الرحمنِ حب قریش لعثمان[۱]

ترجمه: به خدای رحمن سوگند تو را چنان دوست دارم که قریش عثمان ﷺ را دوست دارند.

۴- عثمان ﷺ و شراب

عثمان ﷺ از خودش می گوید: من آوازخوان و دروغ گو نبودم و از زمانی که با رسول خدا ﷺ بیعت نمودم با دست راست شرمگاهم را لمس نکردم. و نه در جاهلیت و نه اسلام شراب ننوشیدم و در هر دو دوران زنا نکردم.[۲]

۵- اسلام عثمان بن عفان ﷺ

اسلام آوردن عثمان بن عفان داستانی دارد که هنوز راویان روایت می کنند: زمانی که در جاهلیت به عثمان ﷺ خبر می دهند که محمد بن عبدالله دخترش رقیه را به عقد پسر عمویش ابی لهب درآورده است. عثمان ﷺ خیلی زیاد از این خبر حسرت و پشیمان شد، که چرا بر پسر ابولهب پیشی نگرفته است و رقیه با آن اخلاق پسندیده و والایش که از خانه ای اصیل می باشد با او ازدواج نکرده است. عثمان ﷺ با حالتی از غم و اندوه وارد خانه شد که خاله اش سعدی دختر کریز زنی هوشیار و عاقل که پا به سن گذاشته بود در آنجا دید.

خاله اش با دیدن عثمان ﷺ رازی را آهسته با او درمیان گذاشت و او را به ظهور پیامبری که عبادت بتها را باطل می خواند و به عبادت واحد دیان مردم را فرامی خواند، مژده داد، و عثمان را برای دین این نبی تشویق نمود و وی را مژده داد چنانچه اراده کند به زودی به هدفش می رسد. عثمان می گوید: من به راه افتادم و

۳- کتاب موسوعه التاریخ الاسلامی از احمد شبلی ج ۱ ص ۶۱۸.

۴- کتاب حلیه الاولیه از ابی نعیم ج ۱ ص ۶۰.

به آنچه خاله ام گفته بود فکر می کردم، ناگهان با ابوبکر ملاقات نمودم و آنچه خاله ام گفته بود را برایش تعریف کردم. ابوبکر گفت: ای عثمان به خدا سوگند! آنچه خاله ات به تو گفته و بشارت داده است راست می باشد.

ای عثمان! تو مرد عاقل و زرنگی می باشی، حق از تو پوشیده نیست هم چنین در نزد تو حق و باطل با هم آمیخته نیستند. بعد از آن ادامه داد و گفت: بت هایی که قوم ما آنها را می پرستند آیا از سنگ هایی سخت که نمی شنوند و نه می بینند نیست؟ در پاسخ گفتم: آری چنین است.

گفت: ای عثمان! در مورد آنچه خاله ات برایت تعریف کرده است تحقیق کن. بدرستی خداوند رسولی که انتظارش کشیده می شد را به سوی همه مردم با دین حق و هدایت فرستاده است .گفتم : او کیست؟ گفت: وی محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است. گفتم : همان صادق و امانت دار؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: آری ، همان است.به ابوبکر رضی الله عنه گفتم: آیا مرا با خودت به نزد وی می بری؟ گفت: آری. من و ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتیم. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم مرا دید فرمود:

«اجب یا عثمان داعی الله فانی رسول الله الیکم خاصه و الی خلق الله عامه».

ترجمه : ای عثمان ، دعوتگر به سوی خدا را اجابت کن. همانا من فرستاده خدا به سوی شما(عرب ها) به طور خاص و به سوی خلق خدا به طور عام می باشم.

عثمان رضی الله عنه می گوید: به خدا سوگند! همین که فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وسلم را شنیدم به حدی قلبم سرشار گشت که نتوانستم خود را از قبولش بازدارم. سپس گواهی حق را بر زبان جاری ساختم.

اشهد أن لا اله الله و اشهد أنّ محمدا عبده و رسوله.[1]

۶- ازدواج عثمان با رقیّه دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم

داستان ازدواج این گونه می باشدکه : رسول خدا صلی الله علیه وسلم رقیه را به عُتبه پسرابی لهب و خواهرش ام کلثوم را به عقد عتیبه پسر ابی لهب درآورد. زمانی که

۱ - کتاب خلفاء راشدون از مصطفی مراد ص ۴۱۱ و ۴۱۲.

سوره مسد نازل شد:

﴿ تَبَّتْ يَدَآ أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝١ مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ۝٢ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝٣ وَٱمْرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ ۝٤ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝٥ ﴾ [المسد: ۱، ۵]

ترجمه : «بریده باد هر دو دست ابولهب (و مرگ بر او باد)! (۱) هرگز مال و ثروت و اندوخته اش او را سود نرساند (۲) و به زودی وارد آتش فروزان می شود (۳) و (نیز) زنش که آتش افروز است (۴) و در گردنش طنابی است از لیف خرما! (۵)».

ابولهب و مادرشان ام جمیل دختر حرب بن امیه به پسرانشان گفتند: دختران محمد را طلاق دهید. آن دو پیش از اینکه با دختران رسول خدا ﷺ عمل زناشویی انجام دهند از آن دو برادر جدا شدند. زیرا این کار کرامتی از جانب خداوند متعال برای آن دو خواهر و خواری و پستی برای آن دو برادر را در برداشت. عثمان رضی الله عنه با شنیدن این خبر بسیار خوشحال شد و فوراً نزد رسول خدا ﷺ رفت و رقیه را خواستکاری نمود. رسول اکرم ﷺ نیز رقیه را به عقد عثمان درآورد و ام المومنین حضرت خدیجه دختر خویلد – رضی الله تعالی عنها – آن دو عروس و داماد را شب زفاف به خانه برد. عثمان رضی الله عنه از خوش سیماترین قریش بود و رقیه نیز در زیبایی و جمال چیزی کمتر از عثمان رضی الله عنه نداشت، حتی در شب عروسی که رقیه را به خانه بخت بردند می گفتند:

احسن زوجین رآها انسان		رقیه و زوجها عثمان[1]

ترجمه : زیباترین زوجهایی که انسان دیده است رقیه و شوهرش عثمان رضی الله عنه می باشد.

۷- پیامبر ﷺ رقیه را در مورد عثمان رضی الله عنه وصیت می کند:

پیامبر ﷺ به خانه دخترش رقیه در حالی که او سر عثمان را می شست وارد شد و فرمود: «یا بنیه احسنی الی ابی عبدالله فانه اشبه اصحابی بی خلقاً».

---

۱ – کتاب عثمان بن عفان از صلابی ص ۲۲.

ترجمه : ای دخترم، ابی عبدالله (کنیه عثمان رضی الله عنه است) را گرامی بدار، زیرا وی در اخلاق از همه یارانم به من همانند تر است.[۱]

۸- عثمان رضی الله عنه در راه خدا موردآزار قرار می گیرد

عثمان بن عفان رضی الله عنه با این که در بین قوم خود از مقام والایی برخوردار بود اما زمانی که اسلام آورد از شکنجه و آزار آنان در امان نماند. این کار که عثمان رضی الله عنه جوان بنی عبدشمس از دین خود برگردد بر عمویش حَکَم خیلی سخت تمام شد. بنابراین حَکم عموی عثمان و همدستانش با تمام قدرت در مقابل عثمان رضی الله عنه ایستادند، تا وی را از قبول اسلام بازدارند. وی عثمان رضی الله عنه را با ریسمانی محکم بست و گفت: آیا از ملت(دین) پدرانت برمی گردی و به این دین جدید روی می آوری؟! به خدا سوگند! تو را رها نمی کنم تا دینی را که بر آن هستی ترک کنی. عثمان رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند! آن را ترک نمی کنم و از پیامبرم تا زمانی که زنده باشم فاصله نمی گیرم.

عمویش هم چنان به شکنجه ادامه می داد و عثمان رضی الله عنه نیز در مقابل، استواری و پایبندی اش به دین و عقیده اش مستحکم تر می شد. هنگامی که حکم عزم و پایداری او را در دینش ملاحظه کرد نا امید گشت و رهایش ساخت.[۲]

۹- هجرت عثمان رضی الله عنه به حبشه

زمانی که مسلمانان در سرزمین مکه زیاد مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنها اجازه داد تا به سرزمین حبشه هجرت کنند. عثمان رضی الله عنه همراه خانواده اش نخستین کسی بود که از این امت هجرت نمود. رسول خدا صلی الله علیه وسلم به کسی که

۱ - کتاب عثمان بن عفان از صلابی ص ۲۲.

۲ - کتاب خلفاء راشدون از مصطفی مرادص ۴۱۲.

عثمان و همسرش رقیه را در حبشه دیده بود گفتند: خدا همراهشان باد. عثمان ﷺ نخستین کسی است که با اهل خود پس از لوط علیه السلام هجرت نموده است.[۱]

۱۰– اولین کسی که به سرزمین حبشه هجرت نمود

اولین کسی که به سوی سرزمین حبشه هجرت کرد عثمان ﷺ همراه دختر رسول خدا۶ بود. بنابراین خبر (رسیدن و یا نرسیدن) آنها برای رسول خدا ﷺ به تأخیر افتاد.

در این جریان از زنی قریشی که از حبشه آمده بود سوال شد. وی به رسول خدا گفت: من دخترت را همراه شوهرش دیدم. رسول خدا ﷺ فرمودند: آنها را در چه حالتی دیدی؟ گفت: او را در حالی دیدم که همسرش را بر الاغی سوار نموده بود و خودش دنبال آن در حرکت بود. رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند همراه شان باد. عثمان ﷺ نخستین کسی است که با اهل خود پس از لوط علیه السلام هجرت نموده است.[۲]

۱۱– تنها، خواهر عثمان ﷺ

عثمان بن عفان ﷺ تنها یک خواهر بنام آمنه دختر عفان داشت، که در دوران جاهلیت با شانه بافندگی انجام می داد. وی همراه دیگر برادرانش در روز فتح مکه اسلام آوردند و همراه هند دختر عتبه با پیامبر ﷺ بیعت نمود.[۳]

---

۱ – کتاب عثمان بن عفان از صلابی ص ۲۵.

۲ – کتاب ریاض النضره از محب طبری ج ۲ ض ۶.

۳ – کتاب سین و جیم در سیره خلفاء راشین ص ۷۴.

عثمان بن عفان رضی الله عنه در میادین جهاد

۱۲- عثمان رضی الله عنه در غزوه بدر

وقتی که مسلمانان برای غزوه بدر بیرون شدند، رقیه دختر رسول خدا ﷺ همسر عثمان رضی الله عنه به بیماری حصبه (سرخک) مبتلا شده بود. درست همان وقتی که رسول خدا ﷺ مردم را برای خروج با رویارویی کاروان (تجاری قریش که از شام بر می گشت) فراخوانده بود، رقیه – رضی الله عنها- زمین گیر شد. عثمان رضی الله عنه خویش را برای بیرون شدن همراه با پیامبر ﷺ آماده کرده بود که مجبور شد به خاطر بیماری رقیه – رضی الله عنها- به دستور پیامبر ﷺ در کنارش بماند. عثمان[۲] نیز بخاطر امتثال دستور رسول خدا ﷺ با رضایت کامل در کنار همسری صابر و پاک رقیه دختر رسول خدا ﷺ باقی ماند. رقیه – رضی الله عنها- که آخرین نفس ها از عمرش را می کشید و افسوس دیدن پدرش که به بدر بیرون شده بود و خواهرش زینب که در مکه بود را می خورد. در این لحظه عثمان رضی الله عنه از خلال اشک هایش با نگاهی ثابت و قلبی آکنده از اندوه و ماتم به وی می نگریست، تا اینکه رقیه – رضی الله عنها- با گواهی ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله شاهرگ زندگی را قطع کرد و به رفیق اعلی پیوست. بنابراین رقیه که روحش شاد، در آن روز پدرش که همراه یارانش برای برافراشتن پرچم خدا (دین خدا) به بدر بیرون شده بود را دیگر هرگز ندید.رسول خدا ﷺ هم زمان خاکسپاری رقیه تشریف نداشتند.[۱]

۱۳- خاکسپاری همسری وفادار

رقیه – رضی الله عنها- که فوت نمود، جسم پاکش را برای خاکسپاری بر شانها انداختند و عثمان رضی الله عنه با غم و اندوه پشت سر جنازه به راه افتاد تا اینکه جنازه را به بقیع آوردند و رقیه را در آنجا دفن نمودند.

---

[۱] - کتاب خلفاء راشدون از عبدالوهاب نجار ص۲۶۹.

در حالی که اشک های تشییع کنندگان جاری بود خاکها را بر قبر دختر رسول خدا ﷺ می ریختند. وقتی که تشییع کنندگان برگشتند. ناگاه دیدند که زید بن حارثه با شتر رسول خدا آمده است و خبر سلامتی رسول خدا ﷺ و کشتار جمعی از مشرکین همراه اسیر شدن پهلوانان آنان را به مردم مژده داد. بعد از اینکه رسول اکرم ﷺ تشریف آوردند از مرگ رقیه- رضی الله عنها- با خبر شد. او فوراً به بقیع رفت و کنار قبر دخترش ایستاد و برای وی از خداوند طلب مغفرت و آمرزش طلبیدند.[1]

۱۴- ابن عمر و مرد مصری و عثمان رضی الله عنه

مردی از مصر برای حج خانه خدا آمده بود و گفت: ای ابن عمر ! من از تو سوالی دارم و تو را به حرمت خانه خدا سوگندت می دهم. آیا می دانی که عثمان در روز بدر غائب بوده و غزوه بدر را مشاهده ننموده است؟

ابن عمر[2] گفت: آری، ولی عذرش بخاطر غیبت غزوه بدر چنین بود وی که دختر رسول خدا ﷺ همسرش بود مریض شد، بنابراین رسول خدا ﷺ در آن روز به او فرمودند: پاداش و سهمیه تو نیز همانند مردی که در بدر حضور داشته است می باشد.[2]

۱۵- عمر رضی الله عنه عثمان رضی الله عنه را به رسول خدا ﷺ به عنوان سفیر پیشنهاد کرد:

در صلح حدیبیه وقتی رسول خدا ﷺ اراده کرد تا برای مشورت با قریش سفیری را نزد آنان بفرستد تا قریشی ها را به آرامش و خود داری از فکر جنگ و طرد آن از ذهنشان دعوت کند.برای این تصمیم ابتدا عمر بن خطاب رضی الله عنه را فراخواند و به وی گفت: که مایلم تو را نزد قریش بفرستم تا دوباره همان پیام صلح و آرامش را که قبلاً

---

[1] - کتاب دماء علی قمیص عثمان از مناوی ص ۲۰.

[2] - کتاب صحیح بخاری رقم حدیث ۳۶۹۸.

خراش بن امیه را در این خصوص پیش آنان فرستادیم، برسانی. زیرا خراش بن امیه پیش از اینکه خبر را به آنان عرضه کند مورد ترور و کشتن آنان قرار گرفت.

اما عمر بن خطاب رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه وسلم در خصوص این مسئولیت مهم پوزش طلبید و دلیل های بسیار معقولی از جمله دشمنی و کینه توزی شدیدی که میان عمر بن خطاب رضی الله عنه و مشرکین وجود داشت و هم چنین تعصب قومی و قبیله ای قریش را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم ارائه داد. عمر بن خطاب رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: من از ترس جانم بیم دارم زیرا کسی از قبیله بنی عدی بن کعب وجود ندارد تا آنان را باز دارند و قریش از دشمنی شدید و خشونتم نسبت به خودشان آگاه هستند. سپس در ادامه عمربن خطاب رضی الله عنه عثمان رضی الله عنه را برای این کار پیشنهاد کرد وگفت: عثمان بن عفان رضی الله عنه در میان قریش(اهل مکه) از من عزیزتر است. پیامبر صلی الله علیه وسلم عذر عمر رضی الله عنه را قبول کرد و از پیشنهادش در مورد عثمان رضی الله عنه به عنوان سفیری نزد قریش استقبال و از وی تحسین نمود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم عثمان رضی الله عنه را فراخواند و به او گفت: پیش قریش برو و به آنان بگو که ما برای جنگ با کسی نیامده ایم. همانا قصد ما زیارت خانه خدا و بزرگداشت آن است و هدایایی همراه داریم که آنها را ذبح می کنیم و بر می گردیم.[1]

۱۶– قریش در صدد کشتن عثمان رضی الله عنه

(زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم به عثمان رضی الله عنه دستور داد تا نزد اهل مکه برود)عثمان رضی الله عنه به تنهایی به قصد مکه بدون در نظر گرفتن خطرات احتمالی مرگ از دست نادانان قریش که مورد تعرض آنان واقع شود از خط فاصل حرم عبور کرد. اگر کسی از افراد قبیله اش به فریاد وی نمی رسیدِ نزدیک بود کشته شود. چون عثمان در اطراف مکه در دره (بلدح) با نیروهای گشت مسلح آنجا که از اسب سواران قریش بود مواجه شد. چنانچه اگر ابان بن سعید بن عاص بن ابی عاص بن امیه بن عبدشمس که جزو نیروهای گشت زنی بود حمایت خود را از پسر

[1] - کتاب موسوعه الغزوات از محمد احمد باشمیل ج۳ ص ۱۹۱.

عمویش عثمان ﷺ اعلام نمی داشت وی را کشته بودند. وی فریاد زد: ای گروه قریش! شما به عثمان کاری نداشته باشید زیرا وی در جوار و حمایت من می باشد.[۱]

۱۷- عثمان ﷺ رسالت پیامبر ﷺ را به قریش رساند

عثمان بن عفان ﷺ به بلدح (مکانی نزدیک به مکه) که رسید قریشی ها را در آنجا دید. آنان به وی گفتند: کجا می روی؟

عثمان ﷺ پاسخ داد: رسول خدا۶ مرا به نزد شما فرستاده است و شما را به داخل شدن در اسلام فرا می خواند. همانا آگاه باشید که خداوند دین خویش را آشکار می سازد و پیامبرش را عزت می بخشد، بنابراین تصمیم با شماست یا اینکه دست برمی دارید تا دیگران در دین وی داخل شوند. در اینصورت چنانچه دیگران پیروز شدند و این همان چیزی است که شما خواستید و چنانچه محمد ﷺ پیروز گشت اختیار دست شماست، از اینکه داخل شوید در آنچه مردم در آن داخل شدند یابا تعداد زیادتان نبرد در پیش می گیرید و در حالی که می دانید جنگ افرادی مثل شما را از بین برده است. در آن روز عثمان ﷺ سخنانی بر زبان جاری کرد که ایشان را خوشایند نبود. لذا گفتند: به آنچه گفتی گوش دادیم ولی این چنین که با زور و قدرت خواسته باشد بر ما داخل شود هرگز نمی تواند. پس برگرد نزد دوستت و به وی بگو بر ما وارد نخواهد شد.[۲]

۱۸- عثمان ﷺ در مقابل نیکی، نیکی می کند

عثمان ﷺ از اینکه سعد بن ابی سرح وی را حمایت کرد تا بتواند رسالت پیامبر ﷺ را به ایشان برساند را فراموش نکرد. زمانی که مکه فتح شد عبدالله بن سعد بن ابی سرح خودش را نزد عثمان ﷺ مخفی کرده بود تا اینکه عثمان ﷺ وی را نزد

---

[۱] - همان ج ۳ ص ۱۹۳و۱۹۴

[۲] - کتاب عثمان بن عفان از صلابی ص ۳۹.

پیامبر ﷺ آورد. عثمان ﷺ به رسول خدا ﷺ گفت: ای رسول خدا ﷺ با عبدالله بیعت کن.
پیامبر ﷺ سرش را بالا گرفت و سه مرتبه به وی نظر افکند. در این سه مرحله از بیعت خود داری نمود. بعد از سه بار آن وقت رسول خدا ﷺ با وی بیعت کرد. بعد از آن رسول خدا ﷺ رو به یارانش کرد وگفت: آیا در بین شما مردی خردمند و آگاهی وجود نداشت تا به طرف این مرد بعد از اینکه دید من از بیعت با وی دست برداشتم او را بکشد. یاران گفتند: ای رسول خدا ﷺ آنچه در خاطر شماست ما نمی دانیم. چرا با چشمانت به ما اشاره نکردی؟ رسول خدا۶ فرمود: برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که با چشمانش خیانت کند.[1]

۱۹– خود داری عثمان ﷺ از طواف مکه

بعد از آنکه عثمان ﷺ وارد مکه شد و قومش بنو امیه او را پناه دادند. در این صورت کسی از مشرکین جرائت پیدا نکردند، تا وی را با آزار و اذیت مورد تعرض قرار دهند. بلکه نسبت به او نرمش و مهربانی نشان می دادند و حتی می گفتند: اگر دوست داری خانه را طواف کن.آنان نیز اگر وی را در پناه بنی عبد شمس نمی دیدند چنین سخنی را به او نمی گفتند. ولی عثمان ﷺ پیشنهاد قریش را رد کرد و گفت: من قطعاً چنین کاری انجام نمی دهم تا اینکه اول رسول خدا ﷺ طواف نماید.[2]

۲۰– در مورد من گمان بد کردید

در بین مسلمانانی که در صلح حدیبیه بودند شایع شد که عثمان ﷺ خانه خدا را طواف نموده است. یاران گفتند: ای رسول خدا ﷺ عثمان ﷺ به خانه رسیده است و آنرا طواف کرده است. رسول خدا ﷺ فرمودند: گمان نمی برم عثمان ﷺ طواف کند. در حالی که ما مورد محاصره واقع شده ایم. صحابه گفتند: ای رسول خدا ﷺ

---

[1] – همان ص ۴۲.

[2] – کتاب مغازی واقدی ج۲ ص ۱۶۱.

چه چیزی می تواند مانع وی شود در حالی که او به خانه رسیده است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: من گمان می کنم که وی طواف نکند تا همه با هم طواف کنیم. وقتی که عثمان رضی الله عنه به حدیبیه برگشت یاران به وی گفتند: ای عبدالله آیا از طواف خانه بی نصیب نشدی؟ عثمان رضی الله عنه در پاسخ گفت: در مورد من گمان نیک نبردید! اگر من یک سال تمام آنجا می بودم و رسول خدا ﷺ درحدیبیه اقامت می داشتند طواف نمی کردم. درحالیکه قریش مرا به طواف کردن فراخواندند ولی من از این کار امتناع ورزیدم. مسلمانان به رسول خدا ﷺ گفتند: او به خدا داناتر و گمانش از ما نیک تر می باشد.[1]

۲۱- عثمان رضی الله عنه مژده می دهد و تبلیغ می کند

عثمان رضی الله عنه در مکه رسالت رسول خدا ﷺ را به مستضعفین مکه تبلیغ می کرد و ایشان را به نزدیک بودن فرج و گشایش از جانب خدا مژده می داد، و از آنان نامه ای شفاهی به نزد رسول خدا ﷺ گرفت که در آن چنین بود:
سلام ما را به رسول خدا ﷺ بخوان ، همانا معتقدیم کسی که وی را در حدیبیه مستقر گردانده است او قادر است تا رسولش را در بطن مکه داخل نماید.[2]

۲۲- بیعت رضوان

شایعه ای در بین مسلمانان پراکنده شد به این مضمون که عثمان رضی الله عنه کشته شده است. رسول خدا ﷺ یاران را برای بیعت با نبرد مشرکین و مجازاتشان فراخواند. همه یاران برای مرگ با رسول خدا ﷺ بیعت نمودند جز جد بن قیس و آن هم بخاطر نفاقش از بیعت کردن ممانعت ورزید. ابوسنان عبدالله بن وهب الاسدی نخستین کسی بود که با پیامبر ﷺ بیعت نمود. در آن روز پیامبر ﷺ (دستش را به جای عثمان بالا برد) و فرمود: این دست عثمان رضی الله عنه است و آن دست خود را روی

---

[1] - همان ص ۱۶۲.

[2] - کتاب غزوه الحدیبیه از ابی فارس ص ۸۵

دست دیگرش نهاد. تعداد اصحابی که رسول خدا ﷺ از آنان در زیر درخت بیعت گرفت هزار و چهارصد نفر بود.[1]

۲۳- عثمان رضی الله عنه و ارتش عسره

عبدالرحمن بن حباب از انفاق عثمان رضی الله عنه چنین می گوید: من پیامبر ﷺ را زمانی که برای تجهیز ارتش عسره (سختی) تشویق می کرد، مشاهده کردم. عثمان بن عفان رضی الله عنه بلند شد و گفت: ای رسول خدا ﷺ من صد شتر را با عرق گیر[2] و پالانش آماده می سازم. (راوی) می گوید: پیامبر ﷺ را دیدم که از منبر پایین آمد و می فرمود: «ما علی عثمان ما عمل بعد هذه ما علی عثمان ما عمل بعد هذه».[3]
ترجمه : «بر عثمان بعد از این هر عملی که بکند باکی نیست». دو مرتبه این سخن را بر زبان آوردند.

۲۴- و این هم هزاری دیگر

عبدالرحمن بن سمره می گوید: زمانیکه پیامبر ﷺ ارتش عسره (سختی) را آماده می کرد، عثمان رضی الله عنه با هزار دینار که آنها را در پیراهنش ریخته بود نزد رسول خدا ﷺ آورد. (راوی) می گوید: رسول خدا ﷺ آنها را با دستش زیر و رو می کرد و می فرمود: «ما ضرا بن عفان ما عمل بعد الیوم».
ترجمه : «از امروز به بعد به ابن عفان هیچ ضرری نمی رسد، هرچه می خواهد بکند».[4]
و این جمله را چند بار تکرار نمود.

[1] - کتاب سیره النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه ص ۴۸۲.
[2] - گلیم بستر و چیزی که زیر پالان قرار می دهند. مترجم.
[3] - کتاب سنن ترمذی به رقم ۳۷۰۰.
[4] - همان به رقم ۳۷۰۲

عثمان بن عفان ﷺ در مدینه منوره پیش از خلافتش

۲۵- ازدواج عثمان ﷺ با ام کلثوم

سعید بن مسیب می گوید: عثمان ﷺ از رقیه دختر رسول خدا ﷺ و حفصه دختر عمر از شوهرش بیوه شدند. روزی گذر عمر ﷺ به عثمان ﷺ افتاد و به وی گفت: آیا حفصه را می خواهی؟ عثمان ﷺ پیش از این شنیده بود که رسول خدا ﷺ نیت ازدواج با حفصه را دارد بدین سبب چیزی نگفت. بعد از آن عمر ﷺ حفصه را به رسول خدا ﷺ برای ازدواج پیشنهاد کرد. رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا از این خیر بهتر برایت میسر است؟ من با حفصه ازدواج می کنم و بهتر از حفصه، ام کلثوم را به عقد عثمان ﷺ درمی آورم.[1]

۲۶- پیامبر ﷺ دخترش را درخانه اش ملاقات می کند

عایشه – رضی الله عنها- می گوید: زمانی که پیامبر ﷺ دخترش ام کلثوم را به ازدواج داد در هنگام عروسیشان به ام ایمن گفت: نزد دخترم ام کلثوم برو و با دایره زدن جلوی وی حرکت کن و او را به خانه عثمان ﷺ ببر.

ام ایمن این کار را انجام داد.

پیامبر ﷺ بعد از اینکه سه روز گذشت بر دخترش وارد شد و گفت: ای دخترم! شوهرت چطوری است؟

ام کلثوم در پاسخ گفت: وی بهترین شوهران است.[2]

---

[1] - کتاب مستدرک حاکم ج ۴ص۴۹.

[2] - کتاب سیره النبویه فی ضوء القرآ و السنه از ابی شهبه ج ۲ ص ۲۳۱.

۲۷- وفات پسر عثمان رضی الله عنه

در جمادی الاولی سال چهارم هجری پسر عثمان رضی الله عنه که از رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود در شش سالگی فوت کرد. رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر وی نماز گذارد و پدرش عثمان رضی الله عنه وی را در قبر گذاشت.[1]

۲۸- غسل ام کلثوم

لیلی بنت قانف ثقفیه می گوید: من از جمله کسانی هستم که غسل ام کلثوم دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را وقت وفاتش به عهده داشتم. اولین چیزی که رسول خدا۶ به عنوان کفن به ما داد، لنگ سپس پیراهن بعد از آن روسری، چارقد بعد از آن ملافه یا روکش که آنرا در پارچه ای دیگر پیچاند.

راوی در ادامه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم در کنار در بود و کفنش را یکی یکی به ما می داد.[2]

۲۹-وفات ام کلثوم و دفنش

ام کلثوم نزد عثمان رضی الله عنه بود تا اینکه در شعبان سال نهم هجری به سبب بیماری درگذشت. رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر او نماز گذارد و در کنار قبرش نشست.

انس بن مالک می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم را کنار قبر ام کلثوم در حالی که اشک از چشمان مبارکش سرازیر می شد مشاهده نمودم. سپس فرمود: آیا در میان شما کسی هست که دیشب آمیزش جنسی نکرده باشد؟ ابوطلحه گفت: آری! من ای رسول خدا.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: پس تو برای دفن در قبر وی دَرآی.[3]

---

[1] - کتاب الکامل از ابن اثیر ج ۲ ص ۱۳۰.

[2] - کتاب سنن ابی داود به رقم ۳۱۵۷.

[3] - کتاب بخاری به رقم ۱۳۴۲.

۳۰- پیامبر ﷺ عثمان رضی الله عنه را دلداری می دهد

عثمان رضی الله عنه از فراق و جدایی ام کلثوم – رضی الله عنها- بی نهایت متأثر شد. رسول خدا ﷺ عثمان رضی الله عنه را در حالت شکستگی و افسردگی که در صورتش اثر اندوه به سبب آنچه از مصیبت به وی وارد شده بود مشاهده نمود. به او نزدیک شد و فرمود: ای عثمان! اگر دختر سومی هم می داشتم به عقد تو در می آوردم.[1]

۳۱- چاه رومه

پیش از تشریف فرمایی رسول خدا ﷺ به مدینه، کسی از چاه رومه آب نمی نوشید مگر در مقابل آن پول می پرداخت. هنگامی که مهاجرین به مدینه آمدند، آب را پسند ننمودند. مردی از بنی غفار چشمه ای داشت که به آن رومه گفته می شد، وی یک مشک آب آن را به یک پیمانه می فروخت. پیامبر خدا ﷺ به او گفت: آیا آن را در بدل چشمه ای در جنت می فروشی؟ وی پاسخ داد: ای رسول خدا ﷺ برای من و خانواده ام غیر آن چیز دیگری نیست و نمی توانم(بدون آن زندگی را پیش ببرم). و بوسیله آن مخارج زندگی ام را تامین می کنم.
این خبر به عثمان رضی الله عنه رسید، وی آن را به سی و پنج هزار درهم خریداری نمود. بعد از آن پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ اگر من آن را بخرم، آیا برایم چشمه ای در بهشت، مثل آنچه به وی گردانیدی می دهی؟
فرمود: آری!. عثمان رضی الله عنه افزود: من آن را خریده ام و آنرا برای مسلمانان صدقه کردم.[2]

[1] - کتاب مجمع الزوائد از هیثمی ج ۹ ص ۸۳

[2] - کتاب تحفه الأحوذی شرح سنن الترمذی ج ۱۰ ص ۱۹۶.

۳۲-توسعه مسجد نبوی

بعد از اینکه رسول خدا ﷺ مسجدش را در مدینه بنا نمود. مسلمانان برای اقامه نمازهای پنج گانه در آن جمع می شدند و در خطبه های پیامبر ﷺ که از آن دستورات و نواهی صادر می شد شرکت می کردند. بنابراین مسلمانان در مسجد امور دینشان را آموزش می گرفتند و مسیر حرکت جنگها و غزوات و برگشت از جنگ همه این امور در مسجد صورت می گرفت. بدین سبب مسجد گنجایش این همه جمعیت را نداشت. پیامبر خدا ﷺ برای توسعه مسجد یارانش را تشویق می نمود تا قطعه ای که در کنار مسجد است آن را برای توسعه مسجد بخرند. تا آن قطعه بر مسجد افزوده شود تا گنجایش همه اهالی مسجد را داشته باشد.

رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی زمین خاندان فلانی را می خرد تا آن رادر توسعه مسجد بیافزاییم؟خداوند بدل آن را به وی از بهشت عنایت کند.

عثمان بن عفان رضي الله عنه آن را از مال خودش به بیست و پنج هزار درهم یا بیست هزار درهم خریداری نمود و به توسعه مسجد اضافه کرد.[1]

۳۳- خداوند در هر درهمی ده درهم افزایش می دهد

در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضي الله عنه مردم با خشکسالی شدید مواجه شدند، طوری که به غذا نیازمند شدند. ابوبکر صدیق رضي الله عنه گفت: ان شاء الله فردا پیش از شب شدن فرج و گشایش خداوندی می رسد. فردای آن روز کاروان تجاری عثمان رضي الله عنه با محموله هایی از غذا و خوراکی آمد. بازرگانان برای خرید کاروان خوراکی و سود از آن نزد عثمان رضي الله عنه آمدند. عثمان ذی النورین رضي الله عنه از ایشان سؤال نمود: در مقابل این کالاها چقدر سود به من می دهید؟ تاجری گفت: دوازده درهم. عثمان رضي الله عنه گفت: بیشتر از این از من می خرند. دوباره آن تاجر

[1] - کتاب صحیح سنن نسائی ج ۲ ص ۷۷۶.

گفت: پانزده درهم. عثمان ﷺ گفت: بیشتر از این از من خریداری می کنند. تاجر گفت: چه کسی از این بیشتر می خرد تجار مدینه که ما هستیم؟
عثمان ﷺ گفت: همانا خداوند در هر درهم ده درهم عوض می دهد آیا شما بیشتر از این می خرید؟[1]

۳۴- به عروسی عثمان ﷺ دعوت شدیم

ابن عباس ﷺ می گوید: در زمان ابوبکر صدیق ﷺ خشکسالی شدیدی بوجود آمد. مردم پیش ابوبکر آمدند و گفتند: آسمان باران نمی بارد و زمین چیزی نمی رویاند و مردم در تنگنا و سختی قرار گرفته اند. ابوبکر گفت: برگردید و صبر پیشه سازید. امیدوارم هنوز که شب نکرده باشید، خداوند فرج و گشایشی برایتان ایجاد کند. راوی می گوید: مردم در خانه عثمان ﷺ را زدند وی نیز از خانه بیرون آمد که با موجی از مردم مواجه شد. عثمان خطاب به آنان گفت: چه می خواهید؟
گفتند: زمانه را خشکسالی فرا گرفته است. از آسمان باران نمی بارد و زمین چیزی نمی رویاند و مردم نیز درتنگنای شدید اقتصادی روبرو هستند، از اینرو به ما خبر رسیده است که نزد تو خوراکی و غذا وجود دارد پس آنها را به ما بفروش تا به فقراء مسلمین بدهیم.
عثمان ﷺ گفت: پس بخاطر دوستی و بزرگواریتان خود بفرمایید و خریداری کنید. بازرگانان بعد از ورود به خانه دیدند که غذاها و خوارکیهای زیادی در خانه عثمان ﷺ گذاشته شده است. عثمان ﷺ گفت: ای گروه تجار چقدر به من در مقابل کالایی که هم اکنون از شام می خواهد وارد شود سود می دهید؟ گفتند: ده درهم خوراکی با ما به دوازده درهم می خریم. عثمان ﷺ گفت: بیشتر از این به من سود می دهند. آنان در پاسخ گفتند: ده درهم غذا به پانزده درهم می خریم. دوباره عثمان ﷺ گفت: هنوز بیشتر از این می خرند. بازرگانان گفتند: ای ابا عمرو(کنیه عثمان ﷺ) غیر از ما در مدینه بازرگان دیگری وجود ندارد چه کسی بیشتر از ما می

---

[1] - کتاب موسوعه الذهبیه من القصص الواقعیه از محمد احمد الهلالی ص ۴۲.

خرد؟ عثمان ﷺ گفت: خداوند تبارک و تعالی در عوض هر درهم، ده درهم به من سود می دهد. آیا شما بیشتر از این می دهید؟ گفتند: نه والله.

بعد از آن عثمان ﷺ گفت: همانا من خدا را گواه می گیرم که تمام غذاها و خوراکیها را برای مسلمانان مستمند صدقه دادم.

ابن عباس می گوید: در همان شب رسول خدا ﷺ را به در حالی خواب دیدم که بر قاطری پیسه(به دورنگ سیاه و سفید) و با لباسی از نور و در پاهای مبارک دو کفش از نور و در دستانش عصایی از نور با شتاب می گذشت. به او گفتم: ای رسول خدا ﷺ دلم شوق و آرزوی دیدار و سخن با تو را دارد به کجا با این عجله؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: «یا ابن عباس ان عثمان قد تصدق بصدقه و ان الله قد قبلها منه و زوجه عروساً فی الجنه و قد دعینا الی عرسه».

ای ابن عباس همانا عثمان ﷺ صدقه و خیراتی داده که خداوند آن را از وی قبول کرده است، و او را با عروسی از بهشت به ازدواج داده و ما را به عروسی وی فرا خوانده اند.[۱]

۳۵- دیوان

زمانی که قلمروی خلافت اسلامی گسترش پیدا کرد و اموال زیادی از سراسر مملکت جمع آوری می شد. عمر ﷺ گروهی از یاران رسول خدا۶ را برای مشورت در خصوص این اموال گرد آورد. عثمان ﷺ گفت: اموال زیادی وجود دارد و توزیع شان در بین همه مردم بسنده است. ولی پیشنهاد می کنم تا اسامی همه در کتابی نوشته شود تا کسانی که اموال را دریافت می کنند از بقیه مردم مشخص شوند. زیرا می ترسم که این کار بهَ همین روند ادامه پیدا کند و هرج و مرج در توزیع بوجود بیاید. عمر ﷺ دیدگاه عثمان ﷺ را تایید کرد تا کار خاتمه یافت به اینکه دیوانی برای ثبت اسامی بوجود آوردند.[۲]

---

[۱] - کتاب الرقه و البکاء از ابن قدامه ص ۱۹۰.

[۲] - کتاب عثمان بن عفان از صادق عرجون ص ۶۰.

۳۶- حج عثمان رضی الله عنه با امهات المؤمنین

در سال بیست وسوم عمر رضی الله عنه به زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم اجازه داد تا آنان به حج بروند. امهات المؤمنین در کجاوه سوارِ شدند. عثمان بن عفان رضی الله عنه و عبدالرحمان بن عوف رضی الله عنه را نیز همراهشان فرستاد. عثمان رضی الله عنه با مرکبش در جلوی آنان حرکت می کرد و کسی را اجازه نمی داد تا به امهات المؤمنین نزدیک شود. ودر هر ایستگاهی که عمر رضی الله عنه فرود می آمد وی نیز همراهشان توقف می نمود. عثمان و عبدالرحمان هرگاه در دره ای فرود می آمدند ابتدا امهات المؤمنین را در دره پایین می کردند ولی آن دو به پایین دره برای استراحت تشریف می بردند، و به هیچ کسی اجازه نمی دادند تا به آنان نزدیک شود.[1]

۳۷- وصیت عمر رضی الله عنه برای عثمان رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه جانشین بعد از خویش را که رهبری امت بدوش او قرار گیرد را خیلی سخت و مهم بدین گونه سفارش نمود.

تو را به ترس از خدای واحد که انبازی ندارد سفارش می کنم و در ارتباط با مهاجرین نخستین توصیه می نمایم که سابقه آنان را در اسلام رعایت و حق شان را بدانی. در ارتباط با انصار نیز سفارش می کنم تا از نیکوکار آنها قبول کنی و خطا کار آنها را ببخشی. و تو را در ارتباط با اهل شهرها به خوبی و نیکویی سفارش می کنم، چون آنها ناصر اسلام ، خارج کننده ی اموال و خشم دشمن اند. از ایشان آن چیزی بگیر که از نیازشان زاید و رضایت شان بر آن فراهم باشد. و تو را نسبت به اعراب (بادیه نشین)به خوبی و نیکویی سفارش می کنم، چون آنها اصل و جوهر عرب و ماده ی اسلام اند. از مالهای پایه و کم سن آنها بگیر و به مستمندانشان مسترد کن. و تو را در ارتباط با اهل ذمه وصیت به خیر و نیکی می کنم در دفاع از آنها بجنگی و آنها را به چیزهای دور از طاقت و توانایی شان تا مادامی که حقوقشان را نسبت به مسلمانان با رضایت کامل یا به دست خویش و در عین خضوع و درماندگی جزیه

[1] - کتاب طبقات از ابن سعد ج ۳ ص ۱۳۴.

بپردازند مکلف نسازی. دوباره تو را به بیم از خدا و بر حذر بودن و ترس از عذابش سفارش می کنم که مبادا چیزی از شک و تردید در تو بوجود آید.

تو را سفارش می کنم که از خدا بخاطر مردم بترسی نه از مردم بخاطر خدا. و تو را به عدالت در بین رعیت و ملت خویش و وقت گذاشتن برای برطرف ساختن نیازهای آنان و همواره مواظبت نمودن از مرزهای اسلامی سفارش می کنم.

و هرگز ثروتمندان را بر مستمندان برتری نده، چون این روش به اذن خدا موجب سلامتی قلبت می گردد و از گناهانت می کاهد. و چنانچه می خواهی عاقبت به خیر باشی مبادا بخاطر وابستگان یا فامیل های دور از خود مرتکب گناه و بریدن حدود خداوندی گردی. بعد از آن در مورد هیچ کس در ارتباط با جرمی که انجام داده است مهربانی و نرمش از خود نشان نده، زیرا تو نیز بسان او خواهی شد.

مساوات را برای همه مردم بخواه. کسی که مستوجب حقی است بدان بی پروا باش و بخاطر خدا از سرزنش سرزنشکنان مترس. و در آنچه خدا مسئولیت و سرپرستی آن را به عهده ات گذاشته است و در اموالی که برای مومنین از طریق (فیء)[1] بدست می آید و خداوند تو را نسبت به آنها مسئول و سرپرست قرار داده است، هیچ ترس و بیمی نداشته باشی، که مبادا (در تقسیم آنان) به کسی ظلم روا داری و خود را از آنچه خداوند گشایش ایجاد نموده است محروم کنی. در حقیقت تو بین دنیا و آخرت قرار داری اگر در دنیا عدالت و پاکی در آنچه خداوند به تو داده است در پیش گیری به همان مراتب ایمان و خشنودی خدا حاصل نموده ای و چنانچه هوی و هوس تو را مغلوب ساخت مورد خشم خداوندی می گردی. تو را وصیت می کنم که به خود و دیگری اجازه ظلم کردن به اهل ذمه را ندهید.

بنابراین تو را سفارش و نصیحت نمودم پس بدان رضای خدا و سرای آخرت را برگزین. و تو را به اموری راهنمایی و دلالت کردم که برای خود و فرزندم روا می دارم. اگر به آنچه تو را پند و ارشاد نمودم بدانی و به سوی دستوراتی که دادم حرکت کنی، گویا از نصیب و بهره ای بسیار برخوردار شده ای و اگر دستوراتی که دادم

---

[1] - فیء : مالی که از کافران بدون کار زار و جنگ و خونریزی عاید مسلمانان شده است.

قبول نکنی وبه آن اهمیتی قائل نشوی و کارهای مهم و بزرگ را نزد کسی که خداوند بوسیله او از تو خشنود گردد رها نکنی و نسپاری. این کار بر اضطراب اموری دلالت می کند که نشات گرفته از رای و نظر خودت می باشد. زیرا هوی و هوس در همه مشترک است و شیطان بزرگترین خطاکار است زیرا او انسانها را به سوی نابودی می خواند و مردم قرن های پیش از تو را گمراه ساخت و آنان را به آتش که بدترین مکان است کشاند.

و دوستی با دشمن خدا که به نافرمانی او فرا می خواند بدترین هزینه در این راه می باشد بنابراین بر مرکب حق سوار شو، و برای تحقق یافتن حق تلاش و سختی ها را تحمل کن، و در اعماق دریای شداید فرو برو. خویشتن را پند بده و تو را به خدا سوگند می دهم که بر جماعت مسلمانان رحم کنی، و بزرگان آنان را حرمت کن و بر کوچک شان دلسوزی و عالمشان را بزرگ بشمار. و هیچ یک از آنان را بر دیگری در تقسیم فیء ترجیح نده. زیرا این کار سبب خشم آنان را بر می انگیزد. عطایا را در وقتشان تقسیم کن تا فقر به آنان دست ندهد و لشکریان را همیشه در سرزمین دشمن ماندگار نساز که از بازگشت آنها به خانه هایشان جلوگیری شود تا مبادا سبب قطع نسلشان گردد. و ثروت فقط در بین اغنیا و ثروتمندان دست به دست نشود و درب خود را بر آنان نبندد تا قوی آنان حق ضعیف را نخورد. این وصیت من به توست و خدا را بر تو گواه می گیرم و بر تو سلام می فرستم.[1]

۳۸- عثمان رضی الله عنه را به بهشت مژده بده

ابی موسی اشعری می گوید: همانا رسول خدا ﷺ به باغی در آمد و مرا به نگهبانی درب آن گمارد. مردی آمد و اجازه ورود خواست. رسول اکرم ﷺ فرمودند: به وی اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده. آن مرد ابوبکر رضی الله عنه بود. سپس مردی دیگری آمد و اجازه خواست. رسول خدا ﷺ فرمودند: به وی اجازه ده و او را به بهشت مژده بده. وی عمر رضی الله عنه بود. بعد از آن نفر دیگری آمد و رسول خدا ﷺ فرمودند: به او

[1] - کتاب طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۳۴۰.

اجازه بده و وی را به بهشت مژده بده بر بلیه ای که به او می رسد. آن نفر عثمان بن عفان۲ بود.[۱]

۳۹- امیر(خلیفه) را اطاعت کنید:

ابی هریره رضی الله عنه می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می فرمود: همانا به زودی فتنه ها و اختلافاتی رخ خواهد داد. گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم در چنین موقعیتی به چه چیز ما را سفارش می کنی؟ فرمودند: شما همراه امیر (خلیفه مسلمانان) و یاران وی باشید رسول خدا به عثمان رضی الله عنه در این باره اشاره نمودند.[۲]

۴۰- اندوه عثمان رضی الله عنه در فراق پیامبر صلی الله علیه وسلم

عثمان بن عفان رضی الله عنه می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فوت نمودند مردانی از یارانش به فقدان پیامبر صلی الله علیه وسلم خیلی غمگین شدند تا اینکه برخی از آنان به وسوسه و سرگشتگی دچار شدند. من نیز از جمله آنان بودم. در حالی که من در یکی از برجهای دیده بانی مدینه نشسته بودم – در آن زمان با ابوبکر رضی الله عنه بیعت شده بود – عمر رضی الله عنه از کنار من گذشته بود ولی به سبب اندوه زیادی که بر من وارد شده بود؛ احساس نکردم. عمر رضی الله عنه فوراً به نزد ابوبکر رضی الله عنه راه می افتد و می گوید: ای خلیفه رسول خدا؟ آیا تو را به شگفت آوردم ! من از نزد عثمان گذشتم و بر وی سلام عرض نمودم اما او جواب سلام مرا نداد.[۳]

---

[۱] – کتاب بخاری رقم حدیث ۳۶۹۵.

[۲] – کتاب المستدرک ج ۳ ص ۹۹. حاکم گفته است: سند این حدیث صحیح می باشد امام تخریجش نکرده است و امام ذهبی موافقت نموده است.

[۳] – کتاب عثمان بن عفان از محمود بدیع ص ۱۲.

۴۱- صادق ترین امت در حیا

عایشه – رضی الله عنها- می گوید: ابوبکر ﷺ برای ورود به نزد پیامبر ﷺ اجازه خواست، و این در حالی بود که پیامبر ﷺ چادر[1] عایشه- رضی الله عنها- را پوشیده و بر بستر خود بر پهلو خوابیده بود، وی به ابوبکر در همان حالتی که قرار داشت اجازه داد و ابوبکر نیاز خود را به رسول خدا ﷺ عرضه کرد و بعد از آن برگشت. بعد از آن عمر ﷺ اجازه خواست برای وی نیز همان حالتی که قرار داشت اجازه داد و او نیز بعد از انجام کارش از پیش پیامبر ﷺ برگشت. آنگاه عثمان ﷺ اجازه خواست پیامبر ﷺ با ورود عثمان ﷺ نشست و لباس خود را مرتب و جمع کرد تا اینکه عثمان ﷺ کارش تمام شد و رفت. عایشه به رسول خدا ﷺ گفت: ای رسول خدا ﷺ ! ابوبکر و عمر – رضی الله عنهما- اجازه ورودخواستند و کار خودشان را انجام دادند و تو بر همان حالتی که بودی خودت را تغییر ندادی ولی چرا با وارد شدن عثمان ﷺ لباست را مرتب و جمع کردی؟ رسول خدا ﷺ فرمود: ای عایشه عثمان ﷺ مرد با حیا و شرمنده ای است و من ترسیدم که اگر برای وی به همان حالت اجازه بدهم به کار خود نمی تواند برسد.[2]

۴۲-خصوصیتش در نوشتن کلام وحی

فاطمه دختر عبدالرحمن از مادرش می گوید: که وی از عایشه – رضی الله عنها- سوال کرد و عموی خود را فرستاد و گفت: همانا یکی از فرزندانت به تو سلام می گوید و از تو در مورد عثمان بن عفان ﷺ سوال می کند زیرا برخی از مردم به وی ناسزا می گویند. عایشه –رضی الله عنها- در پاسخ گفت: خدا کسی را که وی را نفرین می کند لعنت کند. به خدا سوگند! عثمان ﷺ نزد پیامبر ﷺ بود در حالی که پیامبر ﷺ پشتش را به من تکیه داده بود و جبرییل علیه السلام بر وی قرآن را

---

[1] – در اینجا کلمه مرحا آمده است که به معنی پارچه ابریشمی یا کتانی را می دهد که دور خود پیچیده و یا زنان بر سر می افکنند، یا هر پارچه نادوخته ای را گویند.مترجم.

[2] – همان ص ۲۳و۲۴.

نازل می کرد. و پیامبر ﷺ به عثمان رضی الله عنه می فرمود: ای عثیم (مفخم عثمان) بنویس. خداوند به هیچ کس چنین جایگاه و مقامی نمی دهد مگر اینکه نزد خدا و رسولش کریم و با ارزش باشد. خدا لعنت کند کسی که عثمان رضی الله عنه را نفرین کند. این جمله را سه مرتبه تکرار نمود. من رسول خدا ﷺ را دیدم که پهلویش را بر عثمان رضی الله عنه تکیه داده بود و من عرقها را از پیشانی رسول خدا ﷺ پاک می کردم و بر وی وحی نازل می شد و می فرمود : ای عثمان رضی الله عنه بنویس و به خدا سوگند هیچ بنده ای را خداوند نزد پیامبرش این مقام را نمی دهد مگر وی نزد او کریم باشد.[1]

۴۳–عثمان رضی الله عنه و ابوعبیده رضی الله عنه

روزی عثمان رضی الله عنه و ابوعبیده عامر بن جراح رضی الله عنه سخن شان بالا گرفت. ابوعبیده رضی الله عنه گفت: ای عثمان تو در مورد من سخن می گویی در حالی که من در سه چیز از تو بالاترم.

عثمان رضی الله عنه گفت: آن سه چیست؟

وی گفت: اولاً: من در بیعت رضوان بودم و تو نبودی!

دوم: در غزوه بدر حضور داشتم و تو حضور نداشتی!

سوم:در غزوه احد ثابت قدم ماندم و تو نماندی!

عثمان رضی الله عنه در پاسخ گفت: راست گفتی. اما در بیعت رضوان رسول خدا ﷺ مرا دنبال حاجتی فرستاد و با یکی از دستهایش با دست دیگری بجای من بیعت کرد. و حتماً دست پیامبر ﷺ از دست من بهتر است. اما تخلف من از غزوه بدر بدین خاطر بود که رسول خدا ﷺ مرا در مدینه جانشین قرار داد و من نمی توانم از دستورش خارج شوم و درحالیکه دخترش رقیه مریض بود و من نیز مشغول خدمتگزاری او شدم تا اینکه فوت کرد تا اینکه وی را دفن کردیم. اما در روز احد که فرار کردم خداوند از من درگذشت و کارم را به شیطان نسبت داد و خداوند متعال فرمود:

[1] – کتاب تراجم الخلفاء الراشدین از محمد رضا ص ۳۲۷.

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوْاْ مِنكُمْ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِ إِنَّمَا ٱسْتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُواْ وَلَقَدْ عَفَا ٱللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾ ﴾ [ال عمران: ۱۵۵]

ترجمه : « کسانی از شما که در روز رویارویی دو گروه در نبرد احد به دشمن پشت کردند به دلیل پاره ای از کردارشان اهریمن آنان را به خطا برد، اما خداوند از ایشان درگذشت زیرا که خداوند آمرزگار و بردبار است».

عثمان ﷺ با این حجت ها بر وی پیروز شد.[1]

عثمان بن عفان رضی الله عنه امیر مؤمنان

۴۴- اولین خطبه عثمان رضی الله عنه

چون بیعت مردم با عثمان۲ تمام شد به عنوان خطیب در میان مردم برخاست و گفت:

اما بعد !

ای مردم مرا به عنوان خلیفه انتخاب کردند و من هم آن را پذیرفتم. بدانید که من پیرو راه راست هستم و بدعت گزار نمی باشم. همانا بعد از کتاب خدا و سنت پیامبر۶ سه مورد دیگر از حق شما بر ذمه من می باشد:

اول: ادامه راه و روش خلفای قبل از من در آنچه آنان اجتماع ورزیدند. دوم: باید از روش نیکوکاران و محسنین تبعیت نمایم. سوم: و جز در موارد اجرای حدود و مجازات نسبت به شما با صبر و رأفت رفتار کنم. بنابراین بدانید که دنیا چون گیاهی است زیبا که نظر مردان بسیاری را به سوی خود جلب کرده است. ای مردم! به متاع بی ارزش دنیا دل نبندید و به آن اطمینان نکنید که آن قابل اطمینان نیست و بدانید که تنها کسی از دام آن نجات می یابد که به آن پشت کند.[2]

---

[1] -همان ص ۳۳۴و۳۳۵.

[2] - کتاب تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۴۳.

۴۵- نامه عثمان رضی‌الله‌عنه به والیانش

اولین نامه ای که عثمان رضی‌الله‌عنه به همه والیان خود نوشت:

امام بعد !

خداوند اولین وظیفه رهبران را حفاظت و مراقبت از ملتشان قرار داده، نه جمع کردن خراج و مالیات. بدانید که رهبران نخستین این امت حافظ و مراقب امت بودند، نه خراج بگیر، اما بعد از آنان رهبران این امت تنها خراج بگیرخواهند بود و دیگر حافظ و مراقب امت نیستند. اگر اوضاع به این صورت شود شرم و حیاو حس امانت داری و وفا داری از میان می رود. بدانید که درست ترین روش های حکومت این است که حاکمان مراقب امور و مسایل باشند و به وظایف خود در قبال آنان عمل کند، اموال مردم را از آنان نگیرند و تنها آن مقدار که بر ذمه ایشان است از آنان طلب کنند و نسبت به دشمنانشان از در وفای به عهد و پیمان وارد شوند.

۴۶- شراب مادر همه پلیدی ها

عثمان رضی‌الله‌عنه می گوید: ازشراب بپرهیزید، زیرا شراب ام الخبائث است. در امت های قبل از شما مردی عابد پیشه بود که زنی گمراه و بدکاره برایش دام گذاشته بود. کنیزک خود را نزد وی فرستاد تا برایش بگوید: ما تو را برای گواهی می طلبیم! مرد عابد با کنیزک به راه افتاد و چون به هر خانه ای داخل می شد در را از پشت سر بر وی می بستند، تا اینکه سرانجام با زنی زیبا روبرو شد که نزدش پسر بچه ای بود وبطری شرابی، زن به عابد گفت: من تو را برای گواهی فرانخوانده ام بلکه تو را فراخوانده ام تا با من جماع کنی یا از این بطری شراب بنوشی، یا این پسر بچه را بکشی. مرد عابد گفت: اکنون که ناگزیرم، جامی از اینَ شراب می نوشم و از آن دو کار دیگر معذرت می خواهم. زن جام شرابی به وی نوشاند چون جام را سر کشید، گفت: دیگری بدهید. جامی دیگری به او دادند،همین طور می نوشید تا با زن هم آغوش گردید و پسر را نیز کشت پس از شراب بپرهیزید، زیرا به خدای عزوجل

سوگندا که ایمان و ادمان شراب با هم جمع نمی شوند، مگر اینکه نزدیک است یکی از آنها دیگری را بیرون کند.[1]

۴۷- عثمان ﷺ کسی که عباس را کوچک شمرد، کتک زد

در دوران عثمان بن عفان ﷺ مردی را به خاطر کشمکشی کتک زدند. زیرا وی عموی پیامبر ﷺ عباس بن عبدالمطلب را به باد مسخره و کوچک شمرده بود. هنگامی که از عثمان ﷺ در مورد کتک کاری این مرد سوال شد وی پاسخ داد: بله زیرا رسول خدا ﷺ عمویش را بزرگ می داشت ولی من اجازه دهم تا کسی وی را کوچک شمرد. هر کس که این چنین کند و بدان راضی شود با رسول خدا ﷺ مخالفت ورزیده است.

۴۸- با زنان به خاطر پدران و برادرانشان ازدواج کنید

هنگامی که عبدالله بن زبیر ﷺ بعد از پیروزی مسلمانان در آفریقا برگشت عثمان وی را به عنوان خطیب دستور داد (تا داستان فتح آفریقا را برای مردم تعریف کند) بعد از پایان خطبه وی، عثمان ﷺ گفت: زنان را به خاطر پدران و برادرانشان به ازدواج بگیرید. زیرا من در فرزندان ابوبکر کسی را همانند عبدالله به ابوبکر ندیده ام. منظور عثمان ﷺ این بود که زبیر در شجاعت و شیوایی گفتار به جدش ابوبکر ﷺ همانند است.[2]

---

[1] -کتاب موسوعه فقه عثمان ص ۵۲.

[2] -کتاب فوائد الکلام ص ۲۷۱.

۴۹- عثمان رضی الله عنه از بالای منبر سؤال می نمود

موسی بن طلحه می گوید: در روز جمعه عثمان رضی الله عنه را دیدم که دو لباس زرد بر تن داشت و بر منبر نشسته بود و در حالی که مؤذن اذان می گفت. او از مردم در ارتباط با نرخ بازار و از بیمارانشان سؤال می نمود.[۱]

۵۰- پیامبر صلی الله علیه وسلم عثمان رضی الله عنه را به خلافت مژده می داد

نعمان بن بشیر می گوید: معاویه بن ابی سفیان مرا با نامه ای نزد عایشه – رضی الله عنها- گفت: آیا حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم برایت بازگو کنم؟ گفتم: آری. عایشه گفت: روزی من همراه حفصه پیش رسول خدا صلی الله علیه وسلم بودیم وی گفت: چه خوب بود اگر کسی اینجا می بود تا الآن با ما سخن می گفت. به رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی را نزد ابوبکر بفرست تا وی با ما سخن گوید؟.

عایشه در ادامه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم ساکت ماند و پاسخی نداد. حفصه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم دنبال عمر رضی الله عنه بفرست تا وی بیاید و با ما سخن بگوید. رسول خدا صلی الله علیه وسلم هم چنان ساکت ماند و جوابی نداد. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه وسلم مردی را فراخواند و با وی چیزی را در میان گذاشت. او رفت و عثمان رضی الله عنه آمد. رسول خدا صلی الله علیه وسلم با تمام وجود روی بر عثمان رضی الله عنه نمود و فرمود: ای عثمان رضی الله عنه همانا خداوندپیراهن (خلافت) را بر تو می پوشد. اگر (دشمنان) خواستند تا آن را در بیاورند تو آن را بیرون نکنی. در روایت دیگر چنین آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای عثمان رضی الله عنه اگر خداوند روزی امر خلافت را به تو واگذار نمود و منافقین خواستند تا پیراهن یا امری که خداوند تو را بر آن گماشته است بیرون کنی هرگز چنین نکن.[۲]

---

[۱] - کتاب تاریخ الخلفا از سیوطی ص ۱۴۴.

[۲] - کتاب ترمذی رقم حدیث ۳۷۸۹.

۵۱- عثمان رضی الله عنه به فروشنده اختیار داد

عثمان رضی الله عنه زمینی از مردی خریداری نمود وی (برای دریافت پولش) تاخیر کرد. بعد از آن عثمان رضی الله عنه او را دید و گفت: چرا نیامدی پولت را دریافت کنی؟ مرد گفت: تو به من بی انصافی نمودی. هر کس مرا می بیند نسبت به قیمت سرزنش می کند. عثمان رضی الله عنه گفت: به خاطر همین نزدم نیامدی؟مرد گفت: آری. عثمان رضی الله عنه گفت: بین زمین و مال، یکی را انتخاب کن. بعد از آن گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: خداوند مردی که در خرید، فروش، قضاوت و دادرسی آسان گیرد وارد بهشت می کند.[۱]

۵۲- خواستم تو را بکشم

روزی عثمان بن عفان رضی الله عنه برای ادای نماز صبح بیرون شد و از دری که همیشه از آن داخل می شد در آمد. متوجه شد که پشت درب مانعی است و وی را از ورود باز می دارد.عثمان رضی الله عنه به یارانش گفت: به درب نگاه کنید. آنان نگریستند ناگاه مردی را با شمشیر مشاهده نمودند. عثمان رضی الله عنه به وی گفت: این چیست؟ گفت: می خواستم تو را بکشم. عثمان رضی الله عنه گفت: سبحان الله وای بر تو چرا مرا می خواستی بکشی؟ مرد گفت: فرمانداری در یمن به من ظلم روا داشته است. عثمان رضی الله عنه در جواب گفت: آیا نباید اول ظلمش را به من برسانی اگر فرماندارم انصاف را در حق تو رعایت نکرده بود بعد از من درخواست می کردی؟

عثمان به اطرافیانش گفت: نظر شما چیست؟

گفتند: ای امیر المومنین او دشمنی که خداوند تو را بر وی چیره ساخته است. عثمان رضی الله عنه گفت: بلکه بنده ای اراده گناه نموده است ولی خداوند من را از وی در امان داشت. سپس به مرد گفت: کسی را بیاور تا کفالت تو را بکند و تا مادامی که من خلافت مسلمانان را عهده دار هستم وارد مدینه نمی شوی. آن مرد کسی از قومش را برای کفالت حاضر نمود پس از آن وی را آزاد نمود.[۲]

---

[۱] - احمد در مسندش به رقم ۴۱۰ روایت کرده است.

[۲] - کتاب التاریخ الاسلامی از حمیدی ص ۲۴.

۵۳- شب از آنِ آنهاست.

عثمان بن عفان رضی الله عنه در حالی که امیرالمؤمنین بود در شب وقتی که عبادت بلند می شد خود آب وضویش را آماده می ساخت. به وی گفته شد: به خادمان بگو تا آب را برایت تهیه کنند. گفت: چنین نخواهم کرد چون شب از آنهاست و باید به استراحت بپردازند.[1]

۵۴- عثمان رضی الله عنه و قبر

عثمان رضی الله عنه هرگاه بر روی قبر می ایستاد به قدری گریه می نمود تا اشک محاسنش را خیس می کرد. به وی گفتند: شما از بهشت و دوزخ یاد می کنید ولی گریه نمی کنید اما به خاطر قبر گریه می کنید، چرا؟ عثمان رضی الله عنه درپاسخ می گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم می فرماید: «ان القبر اول منازل الآخره فان نجا منه فما بعده ایسر منه و ان لم ینج منه فما بعده اشد منه.»

قبر ، نخستین منزل آخرت است اگر کسی از آن به سلامت رسد مراحل بعد از آن آسان ترند ولی اگر از آن نجات پیدا نکند مراحل بعد از آن شدیدتر از آن هستند. در ادامه گفت: پیامبرﷺ هرگاه از دفن میت تمام می شد بر کنار قبر می ایستاد و می فرمود: برای برادرتان آمرزش بخواهید و استواری را برایش طلب نمایید وی هم اکنون بازخواست می شود.[2]

۵۵- با هم اختلاف ورزیدند سپس بریکدیگر آمرزش خواستند

سعید بن مسیب می گوید: علی و عثمان- رضی الله عنهما- رادیدم در حالی که میان آن دو گفتگویی رخ داده بود. به خدا سوگندا چیزی را در نگفتن باقی نگذاشتند (یعنی خیلی حرفها را نسبت به هم بر زبان آوردند) چنانچه بخواهم سخن هر یک از

---

[1] - کتاب فضایل الصحابه به رقم ۷۴۲.

[2] - کتاب فضایل الصحابه به رقم ۷۷۳.

آن دو را نسبت به دیگری بیان دارم برایم آسان است. بعد از همه این کار زمانی که برخاستند هر یک از آن دو نسبت به دیگری ازخداوند طلب آمرزش می نمودند.[۱]

۵۶- اولین قضیه ای که عثمان با آن مواجه گردید

اولین قضیه ای که عثمان با آن مواجه گردید متعلق به عبیدالله بن عمر بود وی فردای آن روز (که پدرش کشته شد) نزد دختر ابولولو قاتل عمر رفت و آن دختر را به قتل رساند. بعد از آن سراغ جفینه که مردی نصرانی بود و سپس پیش هرمزان که حاکم تستر(شوشتر) بود رفت و هر دوی آنها را به قتل رساند. چون به عبیدالله رسانده بودند که این دو نفر سبب تشویق ابولولو در قتل عمر شده اند. عمر رضی الله عنه دستور داد تا عبیدالله را به زندان افکنند تا خلیفه جدید درباره اش حکم صادر نماید. عثمان رضی الله عنه پس از فراغت امر بیعت مجلسی برای مردم تشکیل داد و اولین قضیه ای که درباره آن حکم راند متعلق به عبیدالله بن عمر بود.

عثمان رضی الله عنه به مسلمانان گفت: با عبیدالله چه کنیم؟ علی رضی الله عنه گفت: رها کردنش از انصاف بدور است باید قصاص شود. برخی از مهاجرین گفتند: دیروز پدرش کشته شد امروز خودش؟! عمرو بن عاص گفت: ای امیر المومنین ! این در زمان زمام داری تو رخ نداده است پس رهایش کن. سپس عثمان رضی الله عنه عبیدالله را بخشید ولی خون هرمزان و دیگران را هدر ندانست بلکه دیه خون آنها را از جیب خود به بیت المال پرداخت. چون زمامت آنها به عهده ی اوست و آنان هیچ وارثی جز بیت المال ندارند در این صورت امام آنچه مصلحت باشد بدان عمل می کند.[۲]

۵۷- عثمان و جادوگر

در زمان عثمان رضی الله عنه ماجرایی دیگر رخ داد و آن اینکه کنیزک ام المومنین حفصه وی را جادو کرده بود. کنیزک به کار خود اعتراف نمود. پس از آن حفصه به

۱ - کتاب تاریخ المدینه از ابن شبه ج ۳ ص ۱۰۴۴.

۲ - کتاب البدایه و النهایه ج ۷ ص ۱۵۴.

عبدالرحمن بن زید دستور قتل داد وی نیز کنیزک را کشت. عثمان رضی الله عنه بر این کار خورده گرفت و آن را ناپسند دانست. در این میان ابن عمرگفت: آیا بر مادر مومنین حفصه خورده می گیری به خاطر زنی که وی را جادو کرده و بدان اعتراف نموده است؟ عثمان رضی الله عنه بعد از شنیدن سخن ابن عمر سکوت اختیار کرد.[۱]

۵۸– عثمان رضی الله عنه و مرتدین

ماجرایی پیش آمد که در آن عبداله بن مسعود متوجه شد، مردانی از دین برگشته اند و در ارتباط با مسلیمه کذاب تبلیغات دارند. وی نامه ای در این باره به عثمان بن عفان نوشت. عثمان در جوابش چنین نوشت که:

دین حق و شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله را دوباره بر آنان عرضه دار. هرکس قبول کرد و از مسیلمه کذاب اعلان بیزاری جست وی را نکشی چنانچه دین مسیلمه را پذیرفت او را بکش. برخی از آنان دین حق را پذیرفتند و آزاد شدند ولی دیگران که دین مسیلمه را شذیرفتند آنان را به قتل رساند.[۲]

۵۹– جنازه عباس

عبدالرحمن بن زید می گوید: وقتی جنازه عباس بن عبدالمطلب را به مکانی که جنازه ها را می گذاشتند حاضر کردند مردم بر اثر شلوغی زیاد در فشار قرار گرفتند. جنازه وی را به بقیع بردند. در آن روز در بقیع بر وی نماز خواندیم که من تا آن زمان چنین اجتماعی برای جنازه هیچ کس ندیده بودم. و هیچ کس نمی توانست بر تابوت نزدیک شود. زمانی که به لحد رسیدیم مردم ازدحام نمودند به گونه ای که بنو هاشم به تنگنا قرار گرفتند. عثمان رضی الله عنه به پلیس دستور داد تا مردم را از گرد بنو

---

۱ – کتاب عثمان بن عفان از صلابی ص ۱۷۲

۲ – کتاب موسوعه فقه عثمان بن عفان ص ۱۵۰

هاشم دور سازند. هنگامی که اطراف قبر خاوت شد و موقعیت مناسب برای بنوهاشم آماده شد در قبرش در آمدند و وی را در لحدش قرار دادند.[۱]

۶۰- در یَک رکعت کل قرآن را خواند

همسر عثمان وقتی او را به قتل رساندند گفت: کسی را کشتید که شب را با خواندن همه قرآن در یک رکعت زنده نگه می داشت. از عطاء بن ابی رباح روایت است که: عثمان برای مردم نماز خواند بعد ازانتهای نماز آمد و پشت مقام ایستاد و همه کتاب خدا را در یک رکعت که نمار وترش بود خواند. از این جهت وی را به بتیراء (کسی که به یک رکعت وتر بخواند) نام نهادند. عثمان در قرآن خواندن ضرب المثل بود.[۲]

۶۱- توسعه عثمان رضی‌الله‌عنه برای مسجد الحرام سال ۲۹ هجری

مسجد الحرام در زمان پیامبر از خشت و سقف آن از درختان خرما و ستون هایش نیز از چوب درختان خرما بنا شده بود. در دوران ابوبکر چیزی به بنای آن زیاد نشد. ولی در زمان عمر بر همان بنای زمان رسول خدا افزود که عبارت بود از: خشت و شاخه های درخت خرما و از همان ستون های چوبی دوباره استفاده نمود. ولی بعد از وی در دوران خلافت عثمان مسجد را تغییر داد و مساحتش را چیزی افزود، دیوارهایش را با سنگ های نقش و نگار دار و ستون هایش را با سنگ های تراشیده و نگاشته باز ساخت و سقف آن را با چوب ساج ترمیم کرد. درب هایش را به همان سبک دوران عمر که شش درب داشت تغییری نداد.[۳]

---

۱ - کتاب طبقات این سعد ج ۴ ص ۳۲.

۲ - کتاب تراجم الخفلاء الراشدین ص ۳۲۸

۳ - کتاب تراجم الخلفاء و الراشدین ص ۳۲۸

۶۲- خبرگیری از سالخوردگان

هلال مدینه از مادر بزرگش می گوید: که وی بر عثمان رضی الله عنه داخل می شد روزی عثمان احوال وی را جویا شد و به خانواده اش گفت: فلانه را چند روزی است ندیدم همسر عثمان رضی الله عنه گفت: ای امیر مومنان وی دیشب فرزندی به دنیا آورده است. فلانه می گوید: عثمان رضی الله عنه پنجاه درهم همراه لباس رنگی بزرگ برایم فرستاد. سپس گفت: این عطایا از نوزادت می باشد. هر وقت که یک ساله شد تا صد درهم برای او افزایش می دهم.[۱]

۶۳- عثمان هر روز غسل می کرد

عثمان بن عفان رضی الله عنه از روزی که اسلام آورد همه روزه غسل انجام می داد تا اینکه روزی فراموش نمود و با جنابت نماز صبح را برای مردم خواند. بعد از اینکه صبح شد و هوا روشن شد در پیراهنش اثر احتلام را مشاهده نمود، گفت: من گناه بزرگی مرتکب شده ام. به خدا سوگندا من جنب بودم ولی ندانستم. بعد از آن نماز را دوباره اعاده نمود ولی دیگران که پشت سر وی نماز گذارده بودند اعاده نکردند![۲]

۶۴- عثمان رضی الله عنه ازدواج حلاله را رد می کند

مردی در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه نزد وی آمد، در حالی که او سوار بر مرکبش بود. مرد گفت: ای امیر مومنان من سوال و حاجتی دارم. عثمان به وی گفت: هم اکنون من عجله دارم اگر می خواهی پشت سرم سوار شو تا نیازت را بر طرف سازم و سوالت را پاسخ گویم. آن مرد پشت سر عثمان رضی الله عنه بر مرکب سوار شد و گفت: همسایه من زنش را درحالت خشم و ناراحتی طلاق داده است و الآن او از این کرده خود پشیمان شده و به مشکل روبرو شده است. ولی من دوست دارم با جان و مالم احسان کنم و با آن زن ازدواج کنم و بعد از همبستری وی را طلاق می دهم تا دوباره

---

۱ - کتاب تاریخ دمشق از ابن عساکر ص ۲۲۰

۲ - کتاب فضایل الصحابه ص ۱۹۲

به نزد شوهر اولش بازگردد. نظر شما چیست؟ عثمان در پاسخ گفت: به ازدواج مگیر مگر از روی میل و علاقه.[۱]

۶۵- سبب جمع کردن قرآن

انس بن مالک می گوید: حذیفه بن یمان (در زمان خلافت) عثمان رضی الله عنه نزد وی آمد و عثمان مردم شام را همراه با مردم عراق برای فتح ارمنستان و آذربایجان به جهاد فرستاده بود. اختلاف مردم شام و عراق در خواندن قرآن، حذیفه را بیمناک ساخت. حذیفه رضی الله عنه به عثمان رضی الله عنه گفت : ای امیر مومنان این امت را قبل از آنکه در کتاب خدا اختلاف کنند، هم چون اختلافی که یهود و نصارا (درکتب خویش) کرده اند، دریاب. عثمان رضی الله عنه کسی را نزد حفصه فرستاد (و پیغام داد) پاره های جمع آوری شده قرآن را به ما بفرست تا آن را بر مصحف ها بنویسیم و سپس آن را به تو باز می گردانیم.

حفصه آن را نزد عثمان فرستاد. عثمان رضی الله عنه به زید بن ثابت و عبدالله بن زبیرَ و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هاشم دستور داد (تا آن را بنویسند).آنها نسخه های کامل قرآن را نوشتند. عثمان به گروه سه نفری قریش(عبدالله و سعید و عبدالرحمن) گفت: اگر شما و زید بن ثابت (انصاری) در چیزی از قرآن اختلاف کردید آن را به زبان قریش بنویسید. زیرا قرآن به زبان قریش نازل شده است. آنها چنان کردند تا آنکه از روی قرآن چند نسخه (قرآن) نوشتند. بعد از آن عثمان رضی الله عنه آن نسخه را به ام المومنین حفصه برگرداند. عثمان به هر سو(از سرزمین های اسلامی) نسخه ای از آن چه نوشته بودند فرستاد و دستور داد تا به جز از این نسخه همه نسخه های دیگر از قرآن که به گونه ای پراکنده یا کامل نوشته شده باشد سوزانده شود.[۲]

۱ - کتاب موسوعه فقه عثمان ص ۸۱

۲ -کتاب بخاری به رقم ۴۹۸۷

۶۶- در موسم حج احوال ملتش را می پرسد

عثمان رضی الله عنه در حج نمودن و دیدار با حجاج خیلی مشتاق و حریص بود، تا اینکه در موسم حج به گلایه و شکوه های آنان و چنانچه موردی از ظلم فرماندارانش مشاهده شود به آنان گوش فرا دهد. همان گونه که وی از کارگزاران خود درخواست نموده بود تا در موسم حج حضور به هم رسانند. بدین سبب به تمام شهرها نامه ای نوشت که تمام کارگزاران و کسانی که از ایشان شکوه و گلایه ای دارند در موسم حج حضور به هم رسانند.[۱]

۶۷- حقوق عثمان

عثمان بن عفان رضی الله عنه که از همه قریش ثروت و اندوخته اش در تجارت بیشتر بود از بیت المال مسلمانان سهمی برای خویش مقرر ننمود وی علاوه بر آن به خانواده و اطرافیانش از جیب خودش خرج می کرد.[۲]

۶۸- عثمان رضی الله عنه حسن بن علی رضی الله عنه را دعوت نمود

عثمان رضی الله عنه ازدواج نمود و کسی را به دنبال حسن بن علی فرستاد تا وی را به صرف ولیمه فراخواند. بعد از تشریف فرمایی حسن بن علی وی را بر بالای تخت خود نشاند. حسن گفت: من روزه ام. اگر می دانستم تو مرا دعوت می کنی روزه نمی گرفتم. عثمان در جواب گفت: اگر دوست داشته باشی کاری که با روزه دار انجام می دهند با تو نیز انجام دهیم. وی گفت: با روزه دار چکار می کنند؟ عثمان گفت: چشمانش را سرمه می کنند و وی را عطر می زنند. حسن گفت: پس از آن عطر و سرمه برای وی درخواست کردند و چشمانش را سرمه و او را معطر نمودند.[۳]

---

۱ - کتاب الولایه علی البلدان ج ۱ ص ۲۱۶

۲ - کتاب سین و جیم فی سیره الخلفاء الراشدین ص ۸۴۰

۳ - کتاب تاریخ المدینه ج۳ ص۱۰۱۸

۶۹- عثمان رضی الله عنه از غذاهای چرب می خورد

عمرو بن امیه ضمری می گوید: قریش طبق عادت های دیرینه شان به خوردن خزیره[۱] اشتها و علاقه مند بودند. من شام را همراه عثمان رضی الله عنه خزیره که به بهترین شکل که مثل آن را ندیده بودم صرف نمودم. چون در آن از شکمبه گوسفندان و خورشت یا چاشنی آن از شیر و روغن بود خوردیم. عثمان رضی الله عنه به من گفت: نظرت در مورد غذا چیست؟ گفتم: این از بهترین غذاهایی بود که تا حال خورده ام. عثمان گفت: خداوند بر ابن خطاب رحم کند. من همراه وی هرگز خزیره نخوردم. وی گفت: آری، (من که با وی غذا خورده ام) پیش از گذاشتن لقمه در دهانم به علت عدم گوشت در آن لقمه از دهانم جدا می شد و چاشنی غذایش روغن بدون شیر بود. عثمان گفت: راست گفتی به خدا سوگند هرکس از عمر پیروی کند خود را خسته می کند. چون وی در زمان ناز و نعمت نیز بر خویشتن سخت می گرفت و از غذاهای خشن می خورد. اما به خدا سوگند من از دارایی مسلمانان نمی خورم بلکه از جیب خود می خورم. تو می دانی من از لحاظ ثروت و تجارت از بیشتر قریشی ها داراترم و همیشه از غذاهای چرب و نرم که نزد من محبوب تر است می خورم و نمی دانم چنانچه کسی در این راستا از من پیروی نماید چیزی بر ذمه من باشد.[۲]

۷۰- بندر جده:

در سال بیست و ششم هجری ساکنان مکه با عثمان رضی الله عنه مشورت نمودند که بندر قدیم مکه که شعبیه نام داشت را به بندر جدید امروزی که در نزدیکی مکه قرار دارد تغییر مکان دهد. ابتدا عثمان رضی الله عنه برای بازدید به سوی جده بیرون شد بعد از مناسب دانستن آنجا دستور رسید که بندر را به محل فعلی تغییر دهند. وی برای غسل کردن وارد دریا شد و دعا به برکت آن نمود و به همراهانش گفت: برای غسل

---

۱ - خزیره : گوشتها را به تکه های کوچک درآوردن بعد از آن بر آن آب زیاد می افزایند و هروقت پخته شد آرد در آن می ریزند.

۲ - کتاب تراجم الخلفاء الراشدین از محمد رضا ص ۳۳۰

نمودن با شلوار وارد شوید. بعد از اتمام کار از جده مسیر عفان به سوی مدینه رهسپار گردید و از آن زمان تاکنون جده به عنوان بندری در مکه مشرفه برگزیده شده است.[۱]

۷۱- اختلاف بین عثمان رضي الله عنه و ابوذر رضي الله عنه:

ابوذر رضي الله عنه در زمان خلافت عثمان در شام زندگی می کرد و مردمی که در ناز و نعمت زندگی می کردند مشاهده نمود. ایشان بر این باور بود مسلمانی که دارای گنج هایی از طلا و نقره باشد و آنها را در راه خدا خرج نکند باید آنان را به عذاب دردناک خدا مژده داد. اما صحابه از این آیه چنین فهمیده بودند که این آیه در مورد معانی زکات آمده است و مسلمان تا مادامیکه زکات مالش را بپردازد از جمله کسانیکه آیه آنان را وعده به جهنم داده است به شمار نمی آید. بنابراین بین ابوذر رضي الله عنه و معاویه رضي الله عنه استاندار شام در این زمینه گفتگویه پیش آمد. معاویه رضي الله عنه از ابوذر رضي الله عنه نزد خلیفه عثمان بن عفان رضي الله عنه شکایت برد. مدتی نگذشت که عثمان رضي الله عنه ابوذر را به مدینه فراخواند. زمانیکه ابوذر به مدینه تشریف آورد، مردم دسته دسته نزد وی می آمدند و علت بیرون شدن وی از شام را جویا می شدند. ابوذر از مردم نزد عثمان شکاید برد. درنتیجه عثمان رضي الله عنه به وی گفت: اگر می خواهی بیا و نزدیک ما زندگی کن. بعد از آن وی در مکانی به نام ربذه اقامت گزید.[۲]

۷۲- افتادن انگشتر رسول خدا صلى الله عليه وسلم از انگشت عثمان رضي الله عنه:

زمانیکه رسول خدا صلى الله عليه وسلم خواست تا برای عجمها نامه بنویسد تا ایشان را به سوی الله عزوجل فراخواند، مردی به وی گفت: ای رسول خدا، عجمها هیچ نامه ای بدون مهر قبول نمی کنند. پیامبر صلى الله عليه وسلم دستور داد تا برای وی انگشتری از نقره درست کنند تا آنرا در انگشت خود کند. این انگشتر دارای سه سطر بود، محمد در یک سطر و کلمه

---

[۱]- کتاب مرجع گذشته صفحه ۳۳۰.

[۲]- کتاب سین و جیم فی سیره الخلفاء الراشدین صفحه ۹۲.

رسول در سطر دیگر و الله هم در سطح بعد آن قرار داشت. این سه سطر از پایین به سمت بالا خوانده می شد به گونه ای که محمد در سطر آخر و رسول در وسط و کلمه الله در بالا قرار داشت و کتابت نیز به حالت وارونه بود تا هنگام مهر زدن درست باشد. این انگشتر در دستان مبارک بود امام هنگامیکه ابوبکر ﷺ خلافت را بر دوش گرفت بوسیله آن نامه ها را مهر می کرد سپس بعد از وی عمر بن خطاب ﷺ این کار را انجام می داد بعد از او عثمان ﷺ به مدت شش سال با آن انگشتر مهر می زد که بعد از آن چاهی را در داخل مدینه به نام چاه اُریس که فاصله آن تا مدینه تقریبا به دو کیلومتر می رسید حفاری می نمود. چون این چاه از آب کمی برخوردار بود عثمان روزی بر سر آن چاه نشست و با انگشتری که در دستش بود بازی می کرد که ناگاه از دستش در داخل چاه افتاد، تمام آب چاه را در جستجوی انگشتر بیرون کردند ولی بازهم پیدا نشد و برای آوردن آن جایزه بزرگی انتخاب نمود. به سبب آن عثمان خیلی اندوهگین و افسرده شد بعد از اینکه از طلب آن ناامید شدند انگشتر دیگری مثل آن نقش و نگار شده درست کردند این انگشتر تا زمانیکه کشته شد در دست وی بود سپس این هم گم شد و دانسته نشد که چه کسی آنرا گرفته است.[1]

۷۳- جنگ و یورش به قبرس:

معاویه ﷺ نزد عمر بن خطاب ﷺ برای نبرد با قبرس و سوار بر دریای آن خیلی پافشاری می کرد. عمر ﷺ نیز طی نامه ای از عمرو بن عاص ﷺ خواست دریا و کشتی های شناور آنرا برای او توصیف نماید. عمرو نیز در نامه خود به عمر ﷺ نوشت که مردمان بسیاری بر کشتی ها سوار می شوند که دل هر فردی را به ترس می اندازد و عقل انسان را به حیرت وا می دارد. سرنشینان آن کشتی ها یقینی بر نجات خود ندارند و آنچه بر آنان حاکم است شک و تردید در مورد سرنوشت آنان می باشد؛ در واقع جان آنان در گرو چند قطعه چوب است که اگر بر اثر طوفان واژگون شود همه آنان را غرق می نماید و چون به این بلا مبتلا نشود، سرنشینان را حیران و

[1]- کتاب تراجم الخلفاء الراشدین از محمد رضا صفحه ۳۶۲.

سرگردان دریا می کند. چون این نامه به دست عمر رضي الله عنه رسید او به معاویه رضي الله عنه دستور داد تا خیال حمله به قبرس را فراموش نماید و بدو گفت: به خدا سوگند که جان یک مسلمان از تمامی قلمرو رومیان نزد من عزیز تر و با ارزش تر است و به این دلیل آنان را به این کار ملزم نمی کنم. ابن جریر می گوید: معاویه به سوی قبرس در زمان عثمان به نبرد رفت و با ساکنان آن بر پرداخت جزیه مصالحه نمودند.[۱]

صفات عثمان رضي الله عنه و مناقب وی:

۷۴– ترس عثمان رضي الله عنه از خدا:

عثمان رضي الله عنه برده ای داشت (که قبلا او را تنبیه کرده بود) بنابراین روزی به وی گفت: من گوشت را یک بار با سختی کشیدم پس حال از من قصاص بگیر. وی گوش عثمان رضي الله عنه را گرفت. عثمان رضي الله عنه گفت: خوب بکش چه بسا قصاص در دنیا مستوجب قصاص در آخرت نشود و در ادامه افزود: اگر من در وسط بهشت و جهنم قرار گیرم و ندانم که به کدام یک از آندو دستور انداختن مرا می دهد دوست دارم پیش از اینکه به هریک از آندو مرا بیندازند تبدیل به خاکستر شوم.[۲]

۷۵– آخرین خطبه:

اخرین خطبه ای که عثمان رضي الله عنه در جمع ایراد نمود که در آن خطاب به مردم گفت: ای مردم، خداوند به این سبب دنیا را در اختیار شما قرار داده تا بوسیله آن سعادت آخرت را بجویید! و آن را در اختیارتان ننهاده تا دو دستی به آن بچسبید! زیرا به درستی این دنیا رفتنی و تمام شدنی است و جهان دیگر ماندنی و ابدی است، دنیای فانی شما را فریب ندهد و خوار نکند! و آنگونه به خود مشغول ندارد که دنیای دیگر

---

[۱]- کتاب تاریخ الخلفاء از سیوطی صفحه ۱۳۹.

[۲]- کتاب الریاض النضره صفحه ۵۱۱.

را به دست فراموشی بسپارید! آنچه را که ماندنی است بر آنچه رفتنی است برتری ندهید؟ زیرا براستی از دنیا خواهید برید و به سوی خدای متعال خواهی رفت.
تقوا و پرهزگاری را پیشه خویش کنید، زیرا تقوا و پرهیزکاری شما را از خشم و انتقام او مصون خواهد داشت! با جماعت اهل ایمان همراه باشید و به صورت دسته های پراکنده در نیایید! زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَٱذْكُرُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٓ إِخْوَٰنًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾ وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى ٱلْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ ۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٤﴾ ﴾ [ال عمران: ١٠٣، ١٠٤] [1] «و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته به یاد آوریدکه پیش از اسلام دشمن یکدیگر بودید، خدا میان دلهایتان الفت انداخت و پیوند ایجاد کرد، تا به فضل و نعمت او برادر یکدیگر شدید. بر لب پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید (و به نور ایمان رسانید) بدین سان خداوند نشانه های خود را برایتان روشن می سازد تا راه یابید. باید از میان شما گروهی به پا خیزند و مردم را به راه نیک فراخوانند و از زشتیها باز دارند. [آری] اینها رستگارند.»

۷۶- شب زنده داری عثمان رضی الله عنه

عبدالرحمن تیمی می گوید: من امشب باید از آن کسی که همیشه در مقام (مقام ابراهیم کنار کعبه) نماز می خواند پیشی گیرم. بنابراین نماز عشا را خواندم، خود را به مقام رساندم و در آن ایستادم. وی در ادامه می گوید: درحالیکه من ایستاده بودم، ناگهان مردی دستش را میان شانه هایم گذاشت متوجه شدم که وی عثمان بن عفان رضی الله عنه است. او از سوره فاتحه شروع به خواندن کرد تا در یک رکعت قرآن را ختم نمود

[1]- کتاب الخلفاء الراشدون از مصطفی مراد صفحه ۴۰۱-۴۰۲.

و رکوع و سجده کرد بعد از آن کفشهایش را گرفت. ولی نمی دانم که آیا قبل از آن چیزی خوانده بود یا خیر؟[۱]

۷۷- هر روز به قرآن نظر می انداخت:

عثمان رضی الله عنه از تلاوت قرآن سیر نمی شد. وی می گفت: اگر قلبهایمان پاک شود، از کلام پروردگارمان سیر نمی شویم. من ناپسند می دانم روزی بر من بگذرد و قرآن را تلاوت نکنم. قبل از اینکه عثمان فوت کند قرآن شریفش را از زیاد خواندن برگهایش را پاره ساخته بود.[۲]

۷۸- لذت مناجات نزد عثمان رضی الله عنه:

سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: من در مسجد بر عثمان بن عفان رضی الله عنه گذر نمودم وی را سلام گفتم. نظرش بر من افتاد ولی جواب سلام مرا نداد. نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمدم و عرض کردم: ای امیر المومنین آیا در اسلام چیزی بوجود آمده است؟ گفت: خیر چه شده است؟ گفتم: چیزی دیگر نیست غیر اینکه من بر عثمان رضی الله عنه گذشتم وی را سلام نمودم ولی جواب نداد. عمر رضی الله عنه کسی را نزد عثمان رضی الله عنه فرستاد تا او را فراخواند و به عثمان رضی الله عنه گفت: چه چیز سبب شده است تا جواب سلام برادرت را ندهی؟ عثمان رضی الله عنه گفت: من چنین نکردم. سعد در جواب قسم خورد و گفت: بلی تو اینچنین واکنش انجام دادی. بعد از آن عثمان رضی الله عنه متذکر شد و گفت: بله من از خداوند آمرزش می خواهم زمانیکه تو از نزد من گذشتی من کلمه ای که از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده بودم را با خود زمزمه می کردم، بخدا سوگند هروقت آنرا یاد می آورم بر چشم و قلبم پرده ای حائل می گردد. سعد رضی الله عنه در ادامه گفت: من آن کلمه را یاد دارم همانی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابتدایش را به ما فرمود بعد از آن مردی اعرابی (بادیه نشین) آمد و وی را از کامل نمودن مشغول ساخت تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بلند شد و روانه خانه شد من دنبالش راه افتادم پیش از اینکه به منزل وارد

---

[۱]- مرجع گذشته صفحه ۴۰۲.

[۲]- کتاب البدایه و النهایه جلد ۷ صفحه ۲۲۵.

شود با پایم بر زمین کوبیدم تا اینکه متوجه من شد و فرمود: این کسیت؟ ابواسحاق است؟ در پاسخ گفتم: آری، ای رسول خدا. فرمود: چرا چنین کردی؟ گفتم: ای رسول خدا شما خواستید دعایی برایمان آموزش دهی ولی این اعرابی آمد و شما را سرگرم نمود. پیامبر ﷺ فرمود: آری دعای ذی النون زمانیکه در شکم نهنگ بود که می فرمود: ﴿ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧ ﴾ [الانبیاء: ۸۷] «معبود بر حقی جز تو نیست، تو پاکی، براستی من از زمره ستمکارانم. هر مسلمانی این دعا را بخواند خداوند دعای وی را استجابت و قبول می کند.»[۱]

۷۹- فراست و زیرکی عثمان رضی الله عنه:

عثمان رضی الله عنه با نور خداوندی می بیند. مردی به زن بیگانه ای نظر شهوت انداخته بود زمانیکه عثمان رضی الله عنه به وی نگریست، گفت: آهای، آیا کسی از شما بر من وارد می شود درحالیکه اثر زنا در چشمانش هویداست. آن مرد گفت: آیا بعد از رسول خدا ﷺ وحی جریان دارد؟ گفت: خیر، جز سخن حق و فراستی که به شخص داده می شود چیزی دیگر باقی نمانده است.[۲]

۸۰- از دعایش ورود در آتش مانده است:

ابن قلابه می گوید: همراه دوستانم در شام بودیم ناگاه صدای مردی شنیدم که می گفت: وای از آتش جهنم. در ادامه می گوید: نزد وی رفتم دیدم مردی است دست و پایش از مفصل قطع شده، نابینا بر صورت افتاده است. احوالش را جویا شدم. گفت: من از کسانی هستم که به خانه عثمان رضی الله عنه یورش بردم. وقتیکه به عثمان رضی الله عنه نزدیک شدم همسرش فریاد کشید من وی را سیلی زدم. عثمان رضی الله عنه گفت: خدا دست و پاهایت را قطع کند چشمانت را نابینا و تو را به آتش افکند چه شده تو را؟ بعد از دعای عثمان لرزه شدیدی بر جانم افتاد و از آنجا گریختم. هم اکنون از اثر

---

[۱]- کتاب ترمذی رقم ۳۵۰۵.

[۲]- کتاب الریاض النضره صفحه ۵۰۷.

دعای عثمان می بینی که چه بر سرم آورده است فقط دخول در آتش مانده است. راوی در ادامه می گوید: به وی گفتم: هلاکت و نابودی باد تو را.[1]

۸۱– کسی که علی رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه را دشنام داده بود:

علی بن زید بن جدعان می گوید که سعید بن مسیب به من گفت: به صورت این شخص بنگر. من نگریستم دیدم که چهره ای سیاه دارد. به سعید گفتم: بسنده است مرا. سعید بن مسیب گفت: این مرد علی و عثمان را دشنام می داد وی را از این عمل بازداشتم ولی او همچنان ادامه داد من نیز دعا کردم: بارخدایا، این شخص مردانی را ناسزا می گوید که سابقه آندو را در اسلام می دانی، بار خدایا، اگر این کار سبب خشم تو را بر می انگیزد آیه ای برایم نشان ده. پس از آن صورت آن مرد همانگونه که می بینی سیاه شد.[2]

۸۲– جوائز برای عبور از آب:

اصمعی می گوید: ابن عامر، قطن بن عوف هلالی را بر کرمان گماشت که همراه وی چهار هزار لشکر مسلمان بود به یک نهر آبی رسیدند که راهشان قطع شد. قطن ترسید که همه هلاک شوند. گفت هرکس که از این نهر گذر کند هزار درهم به او خواهم داد. در این هنگام یکی از آنها عبور کرد و جایزه گرفت تا اینکه همه عبور کردند و او چهار هزار درهم جایزه داد. ابن عامر نسبت به پرداخت جایزه ممانعت ورزید. او نامه ای به عثمان رضی الله عنه نوشت. در جواب نامه، عثمان رضی الله عنه به او نوشت: آن پول را بدهد که این کمک به مسلمانان در راه خداست و از آن پس این شیوه جایزه شد. یعنی از جایی عبور کردند.

کنعانی در این خصوص در شعرش گفته:

فِدًى لِلْأَكْرَمِيـنَ بَنِي هِلَالٍ ... عَلَى عِلَّاتِهِـمْ أَهْلِي وَمَالِي

---

[1]– کتاب الخلفاء الراشدون از مصطفی مراد صفحه ۴۰۴.

[2]– کتاب الریاض النضره صفحه ۵۱۳.

هَمْ سَنُّوا الْجَوَائِزَ فِي مَعَدٍّ ... فَعَادَتْ سُنَّةً أُخْرَى اللَّيَالِي
رِمَاحُهُمْ تَزِيدُ عَلَى ثَمَانٍ ... وَعَشْرٍ قَبْلَ تَرْكِيبِ النِّصَالِ[۱]

فدای بزرگواری بنی هلال، ایشان اهل و مال را جهت جوائز رسم کردند و آن سنتی شد برای دیگران در طی روزگار ..... ونیزهایشان در هنگام چکاچک از هشت و ده پیشی گیرد.

۸۳– عثمان رضی الله عنه با حیا:

یکبار عثمان رضی الله عنه را فراخواندند تا قومی که کارهای ناروایی از آنان سر می زد دستگیر کند وی به سمت آنان بیرون شد. وقتیکه پیش آنان رسید ایشان متفرق شده بودند و عثمان رضی الله عنه کار زشت آنان را مشاهده ننمود از این کار خدا را ستایش کرد که آنان را حین ارتکاب جرم ندیده بود و به خاطر آن برده ای آزاد نمود.[۲]

۸۴– به خاطر جوانمردی ات هدیه دادیم:

در یکی از روزها عثمان رضی الله عنه از مسجد بیرون آمده بود که با طلحه بن عبیدالله مواجه شد. عثمان رضی الله عنه پنجاه هزار درهم نزد طلحه داشت. طلحه به عثمان رضی الله عنه گفت: پنجاه هزار درهمی که از من می خواهی الان حاصل نمودم، کسی را بفرست تا آنان را به شما برگردانم. عثمان رضی الله عنه در پاسخ به وی گفت: آنها را به خاطر جوانمردیت هدیه دادم.[۳]

۸۵– خلیفه خواب نیمروزی اش را در مسجد می گذراند:

از حسن بصری در مورد کسانیکه در مسجد می مانند سوال شد: وی گفت: عثمان بن عفان رضی الله عنه را در زمان خلافتش مشاهده نمودم که نیمروز در مسجد سپری می کرد درحالیکه اثر ریگها بر پهلویش مشخص بود و به وی می گفتند: این امیرالمومنین است و این جمله را چند بار تکرار می نمودند.[۴]

[۱]- کتاب البدایه والنهایه جلد ۷ صفحه ۲۲۷.

[۲]-

[۳]- کتاب الخلفاء الراشدون صفحه ۴۰۷.

[۴]- احمد در مسند خویش جلدد ۱ صفحه ۱۱۶ آورده است.

۸۶- عثمان رضی الله عنه بر برادر مادریش اقامه حد نمود:

عروه بن زبیر می گوید که عبیدالله بن عدی بن خیار وی را خبر داده است که مسور بن خرامه و عبدالله بن الاسود بن یغوث به وی گفته اند: چرا با دایی ات صحبت نمی کنی که وی با امیرالمومنین در مورد برادر (رضاعی) وی ولید صحبت کند. همانا مردم در مورد وی بسیار سخن می گویند. قصد رفتن نزد عثمان رضی الله عنه کردم (و منتظر ماندم) تا وی به نماز بیرون آمد. در آنوقت به وی گفتم: من به شما نیازی در حد یک خیرخواهی دارم. عثمان رضی الله عنه گفت: ای مرد من از تو به خدا پناه می جویم. راوی می گوید: بعد از واکنش عثمان برگشتم سپس بعد از ادای نماز نزد مسور و ابن عبد یغوث آمدم و آنچه پیش آمد را به آندو گفتم. آندو گفتند: تو مسئولیت خویش را ادا نمودی. ناگاه فرستاده عثمان به طلب من آمد من همراه وی نزد عثمان رفتم. عثمان رضی الله عنه گفت: نصیحت و خیرخواهی که گفته بودی چه بود؟ وی می گوید: ابتدا شهادتین را جاری کردم سپس گفتم: همانا خداوند محمد صلی الله علیه وسلم را به حق فرستاد و قرآن را بر وی نازل کرد و تو در زمره آنان هستی که خدا و رسول او را اجابت کرده اند. و دوباره هجرت کردی و از مصاحبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بهره مند شده ای و روش وی را دیده ای، همانا مردم درباره ولید بسیار سخن می گویند. عثمان رضی الله عنه گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه وسلم را دریافته ای؟ گفتم: خیر. ولی از علم رسول خدا صلی الله علیه وسلم بطور یقینی به من رسیده است، چنانکه به دوشیزگانی که در پرده اند نیز می رسد. عثمان رضی الله عنه (خطبه خواند و) گفت: اما بعد: همانا خداوند محمد صلی الله علیه وسلم را به حق فرستاد و من از آنانی بودند که خدا و رسول او را اجابت کردم و بدانچه وی فرستاده شده است ایمان آوردم و چنانکه گفتی دوبار هجرت کردم و با رسول خدا صلی الله علیه وسلم مصاحبت کردم و با وی بیعت نمودم. به خدا سوگند که او را نافرمانی نکرده ام و به او خیانت ننموده ام تا آنکه خداوند عزوجل او را میراند. سپس با ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه بر همین منوال عمل نمودم. پس از آن خلیفه تعیین شدم، آیا مرا چیزی از حق نیست مانند حقی که ایشان را بود؟ گفتم: آری. سپس گفت: پس این سخنان چیست که از جانب شما به من می رسد؟ اما آنچه در مورد ولید گفتی، پس بزودی اگر خدا خواسته باشد وی

را مواخذه می کنم. بعد از آن عثمان ﷺ علی ﷺ را فراخواند و دستور داد که ولید را تازیانه بزند و وی او را چهل تازیانه زد.[۱]

۸۷– گناهانش را با آن نابود کرد:

مسلمه بن عبدالله از عمویش ابی شجعه روایت می کند که وی گفت: همراه عثمان ﷺ به عیادت بیماری رفتیم. عثمان به وی گفت: بگو: لااله الاالله؛ بیمار این کلمه را بر زبان آورد. عثمان ﷺ گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست با این کلمه گناهانش را قلع و قمع نمود و از بین برد.

۸۸– امور ده گانه عثمان ﷺ:

ابوثور فهمی رحمه الله می گوید: نزد عثمان رفتم درحالیکه با هم سخن می گفتیم وی به من گفت: ده چیز را نزد خدا مخفی نموده ام، من چهارمین نفر بودم که اسلام آوردم. هرگز تکبر، نافرمانی و دروغ نگفتم. و از هنگامیکه با رسول خدا ﷺ بیعت نموده ام دست راستم را بر شرمگاهم نگذاشته ام. و در هر جمعه ای از حین اسلام آوردنم برده ای آزاد نمودم و چنانچه در روز جمعه برده ای پیدا نمی کردم این کار را بعد از آن روز انجام می دادم. نه در اسلام و نه در جاهلیت زنا نکردم و ارتش عسره (سختی) را تجهیز نمودم. پیامبر دو تا از دخترانش را به عقد من در آورده است. نه در اسلام و نه جاهلیت دزدی نکردم.[۲]

۸۹– حیاء عثمان ﷺ وقت غسل کردن:

حسن بصری از حیاء عثمان بن عفان ﷺ می گوید: عثمان ﷺ زمانیکه می خواست در خانه غسل نماید درب را می بست لباسش را بیرون نمی کرد تا بر خود آب بریزد چون حیاء و شرم وی را باز می داشت از اینکه کمرش را خم نماید.[۳]

---

[۱]– کتاب الخلفاء الراشدون از مصطفی مراد صفحه ۴۱۰.

[۲]– کتاب البدایه و النهایه جلد ۷ صفحه ۲۰۷.

[۳]– احمد بن حنبل در زهد صفحه ۱۵۷ آورده است.

۹۰– عثمان ﷺ دعوت مردم را اجابت می نمود:

ابن عثمان نهدی می گوید: غلام و خدمتگزار مغیره بن شعبه ازدواج کرد، کسی را نزد عثمان بن عفان ﷺ که خلیفه بود فرستادند تا وی را برای ولیمه عروسی فرا خواند. وقتیکه عثمان ﷺ آمد گفت: من روزه دارم، ولی دوست داشتم دعوت را اجابت کنم تا به خیر و برکت دعا نمایم.[1]

۹۱– امیرالمومنین ﷺ با یاران مشورت می کند:

عبدالرحمن بن سعید یربوعی می گوید: دو نفر شاکی پیش عثمان ﷺ که در مسجد بود آمدند. عثمان ﷺ به یکی از آندو گفت: برو و علی ﷺ را فرا خوان. به دیگری گفت: تو برو طلحه بن عبیدالله ﷺ و زبیر ﷺ و عبدالرحمن ﷺ را برایم فراخوان. آنان حضور یافتند بعدا عثمان ﷺ به دو متخاصم گفت: حرفتان را بزنید. سپس عثمان ﷺ روی بر حاضرین کرد و گفت: بر من مشورت دهید چنانچه موافق با نظریه عثمان ﷺ سخن می راندند وی بر آنان همانگونه داوری می نمود در غیر اینصورت به گونه ای قضاوت می کرد تا هر دو به حکم وی سر تسلیم فرود می آوردند.[2]

۹۲– پیامبر ﷺ عثمان ﷺ را مژده به شهادت می دهد:

انس ﷺ می گوید: پیامبر ﷺ به کوه احد برآمد و ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ و عثمان ﷺ همراه با وی بودند. کوه جنبید. رسول خدا فرمود: اُحد آرام باش، گمان می کنم رسول خدا ﷺ کوی را با پا زد و فرمود: بر تو نیست جز پیامبری و صدیقی و دو شهید.[3]

---

[1]- مرجع پیشین صفحه ۱۶۱.

[2]- کتاب اخبار القضاه جلد ۱ صفحه ۱۱۰.

[3]- کتاب بخاری به رقم حدیث ۳۶۹۷.

۹۳- عثمان رضی الله عنه با حیا ترین امت:

انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: رحیم ترین امت من ابوبکر و سخت گیر تر در دین عمر و با حیاترین آنان عثمان و آگاه تر آنان نسبت به مسائل حلال و حرام معاذ بن جبل و قاری ترین آنان ابی و آگاه تر آنان به علم میراث زید بن ثابت می باشند. هر امتی امینی دارد که امین امت من ابوعبیده بن جراح می باشد.[۱]

۹۴- این سر پوشیده در مظلومیت کشته می شود:

ابن عمر رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از فتنه ای خبر داد ناگاه مردی گذشت وی فرمود: این که سر را پوشانده در آن روز مظلومانه به قتل می رسد. ابن عمر رضی الله عنه می گوید: به آن (که سرش را پوشانده بود) نگریستم دیدم که وی عثمان بن عفان رضی الله عنه است.[۲]

۹۵- امین و یارانش را لازم بگیر:

ابن حبیبه می گوید که در روز محاصره خانه عثمان رضی الله عنه وارد خانه وی شدم شنیدم که ابوهریره رضی الله عنه از عثمان رضی الله عنه برای سخن گفتن اجازه در خواست نمود. عثمان رضی الله عنه نیز به وی اجازه فرمود وی بلند شد ابتدا حمد و ستایش خدا را بر زبان راند، سپس گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: همانا بعد از من فتنه ها و اختلافاتی دامنگیر شما می شود. یا فرمود: اختلاف و فتنه هایی. یکی از مردم به رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت: ای رسول خدا در چنین وضعیتی چکار کنیم؟ فرمود: امین و یارانش را لازم گیرید. وی در این باره به عثمان رضی الله عنه اشاره نمود.[۳]

---

[۱]- کتاب فضائل الصحابه از احمد بن حنبل جلد ۱ صفحه ۶۰۴.

[۲]- کتاب فضائل الصحابه جلد ۱ صفحه ۵۵۱.

[۳]- مرجع پیشین جلد ۱ صفحه ۵۵۰.

۹۶- نظر عثمان رضی الله عنه در مورد حج زن معتده:

عثمان رضی الله عنه بر این باور بود که زن معتده تا مادامیکه در عده بسر می برد حج برای وی لازم نیست. عثمان رضی الله عنه زن معتده یا عمره گذار را از جحفه یا ذی الحلیفه برمی گرداند.

۹۷- نظریه عثمان رضی الله عنه در خلع:

ربیع دختر معوذ می گوید: بین من و پسر عمویم (که شوهرش بود) گفتکویی بالا گرفت. راوی می گوید: به وی گفتم: همه چیز از آن تو باشد ولی از من جدا شو. (شوهرش) گفت: قبول دارم. وی تمام اثاثیه حتی فرشم را از من گرفت. نزد عثمان رضی الله عنه که در محاصره بسر می برد آمدم، وی گفت: (شوهرت) شرطی که گذاشتی دارا می باشد. خطاب به شوهرش گفت: تو می توانی همه چیز او را حتی مو بند وی را با خودت بگیری.[1]

۹۸- پیامبر صلی الله علیه وسلم وی را دعوت نمود:

حسن بن علی رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم، که به عرش چنگ زده است، و ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که شلوار پیامبر صلی الله علیه وسلم را گرفته است و عمر رضی الله عنه نیز شلوار ابوبکر رضی الله عنه را گرفته و عثمان رضی الله عنه را دیدم که شلوار عمر رضی الله عنه را گرفته است و خون را دیدم که از آسمان به زمین فرو می ریزد. حسن رضی الله عنه این را در حالی بیان داشت که قومی از شیعه ها نزدش حاضر بودند، آنان گفتند: و علی رضی الله عنه را ندیدی؟ حسن رضی الله عنه گفت: از علی رضی الله عنه کسی دیگر بر من محبوب تر نبود که می دیدمش شلوار پیامبر صلی الله علیه وسلم را گرفته است. ولی آن خوابی بود که دیدمش. بعد از آن ابومسعود عقبه بن عمرو گفت: شما خواب حسن را دیدید ولی من همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم که با یارانش در یکی از نبردها بودیم مسلمانان از تنگدستی و فقر درَ چهره شان اثر اندوه و غم مشاهده می شد اما اثر خوشحالی در چهره منافقین موج می زد. وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم این صحنه را مشاهده نمود، فرمود: بخدا سوگند تا خورشید غروب نکرده است خداوند رزق و روزیش را می رساند. عثمان رضی الله عنه که می دانست خدا و رسولش صلی الله علیه وسلم

---

[1]- کتاب طبقات جلد ۸ صفحه ۴۴۸.

راست می گویند با مرکبش به سمت قافله ای که متشکل از چهارده مرکب سواری همراه خوراکی بود رفت و همه آنها را همراه خوراکیهایشان خریداری نمود، سپس هفت تای آنان را نزد رسول خدا ﷺ فرستاد و هفت دیگر را به سوی خانه اش فرستاد. هنگامیکه مسلمانان محَموله های شتر را دیدند احساس خوشحالی و فرح در چهره آنان هویدا شد و بر چهره منافقان غبار غم نشست. رسول خدا ﷺ وقتیکه شتران حامل غذا را مشاهده نمود فرمود: اینها چیست؟ گفتند: اینها را عثمان رضی الله عنه هدیه برای شما فرستاده است. راوی می گوید: پیامبر ﷺ را مشاهده نمودم که دستانش را برای دعا در حق عثمان رضی الله عنه بالا برد. و دعایی بر زبان آورد که نه قبل آن و نه بعد از آن از وی نشنیده بودم. پیامبر ﷺ در دعای خویش فرمودند: بارخدایا! عوض آنرا به عثمان عنایت کن. بارخدایا، برای عثمان (هرچه می خواهد) انجام بده. پیامبر ﷺ به گونه ای دستانش را بالا برده بود که سفیدی زیر بغل وی مشاهده می شد.[۱]

۹۹– فرزندان علی رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه:

ابهز بن میزر می گوید: یک مرتبه حجِ نمودم ناگهان دو تا پسر سفید پوست که بر گرد خانه طواف می کنند مشاهده نمودم. سوال کردم: آن دو پسر کوچک کیستند؟ گفتند: این دو فرزندان علی رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه می باشند. با خودم گفتم: اینان را (منظور خاندان علی و عثمان) ببین که به همدیگر ازدواج داده اند و با هم حج بجا می آورند. ولی برخی دیگر که اطرافم بودند، می گفتند: برخی از آنان بر برخی دیگر شهادت کفر می دهند. وکیع می گوید: آن دو یکی فرزند عبدالله پسر حسین و دیگری محمد بن عمرو پسر عثمان که مادرش فاطمه دختر حسین می باشد بودند.[۲]

۱۰۰– موضوع شوری:

عمرو بن میمون می گوید: زمانیکه عمر بن خطاب رضی الله عنه به دست ابولولو زخمی شد به وی گفتند: ای امیرالمومنین وصیتت را بگو، جانشین تعیین کن. عمر رضی الله عنه گفت:

---

[۱]- کتاب الریاض النضره صفحه ۱۹.

[۲]- مرجع گذشته صفحه ۳۴.

من کسی را سزاوارتر از این شش نفر که رسول خدا ﷺ فوت نمود و از آنان رضایت کامل داشت نمی بینم. اسامی علی و طلحه و عثمان و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص را بر زبان آورد. سپس گفت: عبدالله بن عمر برای مشورت نزد شما حضور می یابد ولی در امر خلافت هیچ حقی ندارد. پس اگر امر خلافت به سعد بن ابی وقاص برسد کار درستی است. در غیر اینصورت هریک از شما که امیر شدید از وی کمک بجویید. زیرا من او را به خواطر ناتوانی و یا خیانت وی (از امارت کوفه) برکنار نکرده ام. زمانیکه عمر رضی الله عنه فوت کرد و خاکسپاری وی تمام شد آن گروه (نامزد یا کاندیدای خلافت) گرد آمدند، عبدالرحمن رضی الله عنه گفت: امر خلافت را به سه نفر موکول کنید. سکوت کردند. زبیر رضی الله عنه گفت: من به نفع علی کنار می روم. طلحه رضی الله عنه گفت: من نیز به نفع عثمان کنار می روم. سعد رضی الله عنه گفت: من حق خود را به عبدالرحمن بن عوف دادم. عبدالرحمن به علی و عثمان گفت: کدام یک از شما از کار خلافت دست بر می دارید. تا اینکار (تعیین خلیفه را) به وی بسپارم و خداوند و اسلام شاهد وی باشند. آن دو شیخ (عثمان و علی) سکوت کردند. بعد از آن عبدالرحمن رضی الله عنه گفت: آیا امر خلافت را به من واگذار می کنید. در آن صورت خدا را شاهد می گیرم که بهترین شما را ترک نگویم. هردویشان گفتند: آری. عبدالرحمن دست یکی از آنها (یعنی دست علی را گرفت و گفت: تو خویشاوند رسول خدایی و پیشگامیت را در اسلام می دانی پس با توکل بر خدا از تو می خواهم که امیر گردی و عدالت پیشه سازی. و چنانچه عثمان را امیر قرار دادم سخن او را می شنوی و از وی اطاعت می کنی؟ سپس عبدالرحمن رضی الله عنه با آن کس دیگر (یعنی عثمان) خلوت گزید و به او نیز همچنان گفت. چون (از ایشان) پیمان گرفت، گفت: ای عثمان، دست خود را بلند کن. عبدالرحمن با وی بیعت نمود سپس اهل مدینه یکی پس از دیگری وارد شدند و با وی بیعت کردند.[1]

---

[1]- کتاب الریاض النضره صفحات ۳۶-۳۷.

فتنه قتل عثمان بن عفان رضی الله عنه

عثمان رضی الله عنه شبهات سرکشان را پاسخ می گوید.

۱۰۱- شبهه کامل خواندن نماز در سفر:

عثمان رضی الله عنه گفت: به من گفته اند: که تو در سفر نماز را بطور کامل خواندی درحالیکه کسان پیش از تو یعنی رسول خدا ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه در سفر نماز ها را قصر می خواندند. من زمانیکه از مدینه به مکه مشرف شدم نماز را تمام خواندم زیرا مکه شهری است که خانواده ام در آنجاست من در بین اهلم مقیم می باشم نه مسافر آیا اینچنین نیست؟ صحابه عرض نمودند: بله از این قرار است.[1]

۱۰۲- شبهه مرز بندی:

عثمان رضی الله عنه گفت: گفته اند: همانا من زمینها را مرز بندی کرده ام و مسلمانان را با این کار در تنگنا قرار داده ام و زمینهای پهناور را فقط برای شتران خویش اختصاص داده ام. پیش از من نیز در زمان پیامبر و ابوبکر و عمر چراگاه مخصوص شتران صدقه و جهاد بوده است ولی من زمانیکه دیدم شتران صدقه و جهاد زیاد شده است قطعه ای بر آن افزودم. گذشته از این من شتران مسلمانان کم دست را از این چراگاه باز نداشته ام. و چراگاه را برای چهارپایان خود اختصاص نداده ام. زمانیکه خلافت بر دوش من افتاد شتران و گوسفندانم از بیشتر مسلمانان زیادتر بود که همه آنها را در راه خدا انفاق کردم پس هم اکنون اموال من صدقه است نه شخصی جز دو تا از شترانم که برای سفر حج اختصاص داده ام. آیا اینچنین نیست؟ صحابه گفتند: بله.[2]

---

[1]- کتا ب عثمان بن عفان از صلابی صفحه ۴۳۲.

[2]- کتاب الراشدون از خالدی صفحه ۱۵۸.

۱۰۳– شبهه سوزاندن قرآنها:

عثمان رضی الله عنه گفت: اعتراض نموده اند که من نسخه ای از مصاحف را باقی گذاشتم و بقیه را سوزاندم و مردم را بر خواندن یک مصحف جمع نمودم. هان، آگاه باشید قرآن کلام خداوند است خدا نیز یکی است من غیر از اینکه مسلمانان را بر یک قرآن جمع نمودم کاری دیگر انجام نداده ام و آنان را از اختلاف باز داشتم. من در این کار از ابوبکر رضی الله عنه تقلید نمودم آیا اینچنین نمی باشد؟ صحابه گفتند: بله چنین است.[۱]

۱۰۴– شبهه تبعید حکم بن ابی العاص به مدینه:

عثمان رضی الله عنه گفت: اعتراضی دیگر نموده اند که من حکم بن ابی العاص را بسوی مدینه تبعید نمودم درحالیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم وی را به طائف تبعید نمود. حکم بن العاص از مکه می باشد نه از مدینه و رسول خدا صلی الله علیه وسلم وی را از مکه به طائف تبعید نمودند. سپس بعد از اینکه از وی اعلان رضایت نمود به مکه بازگرداند. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که وی را تبعید سپس برگرداند آیا چنین نیست؟ همه صحابه اذعان نمودند که آری.

۱۰۵– شبهه سپردن امور به نوجوانان:

عثمان رضی الله عنه گفت: اعتراض کرده اند که من مسئولیتها را به نوجوانان واگذار نمودم و نوجوانان کم سن و سال را متولی برخی از امور کرده ام. من برای این کار جز مردانی شریف و فاضل که بتوانند انسانهای مریض را خدمت نمایند انتخاب نکرده ام. عمل و کارکرد آنان برای مردم پوشیده نیست به امکان شماست تا از ایشان سوال نمایید. براستی کسانیکه پیش از من گذشته اند افرادی کوچکتر از آنانی که من به کار می گیرم استخدام نموده اند. پیامبر صلی الله علیه وسلم اسامه بن زید رضی الله عنه که من وی را به کار گرفتم او نیز چنین کرد و معترضین برای رسول خدا بدتر از آنچه به من نسبت داده اند

---

[۱]– کتا ب عثمان بن عفان از صلابی صفحه ۴۳۱.

گفته اند. آیا واقعیت ندارد؟ یاران گفتند: بخدا سوگند بله. این دسته از مردم خرده گیری و عیبهایی را می تراشند که برای آنها هیچ تفسیری ندارند.[1]

۱۰۶- شبههٔ دوستداری وی از خانواده اش:

عثمان ﷺ گفت: معترضین می گویند: که من خانواده ام را دوست می دارم و به آنان عطایایی می بخشم دوستی من نسبت به خانواده و اهل و عیالم مرا بر ستم و ظلم بر دیگران وانمی دارد، بلکه حقوق و واجباتی که در قبال آنان دارم انجام وظیفه می نمایم و حق را از آنان می ستانم، ولی در ارتباط با عطایا و دهشهایی که به آنان می دهم همه از مال و جیب خودم می باشد. و جزو اموال مسلمانان نیست. زیرا من اموال مسلمانان (بیت المال) را برای خود و دیگران ناپسند می دانم. بلکه برعکس من در زمان پیامبر و ابوبکر و عمر درحالیکه آنوقت بخیل و آزمند بودم اموال فراوان و عطایای زیادی از اموال شخصیم در اختیار آنان قرار می دادم. آیا حال که عمرم تمام شده است خانواده ام را از خوی و عادت (همیشگی آنان که از مال خودم می خورند) تغییر می دهم و تمام دارایی ام را در اختیار اهل و خویشاوندانم نهاده ام. ملحدین هر چیزی را بر زبان می آورند؟ بخدا سوگند از هیچ شهری از شهرهای تحت تصرف مسلمانان من مالی برای خویش برنداشتم بلکه تمام اموال و دارایی هایی که فراهم می گردید به شهرها می فرستادم. عاقلین فقط خمس گوسفندان را به مدینه می فرستادند که مسئولیت تقسیم آنها را خودشان به عهده داشتند و در بین اهالی خویش تقسیم می نموده اند. بخدا سوگند به اندازه سر سوزن من از این خمس برنداشتم. من جز دارایی خود دیگر نمی خورم، حتی از اموال خود به مسلمانان می دادم.[2]

---

[1]- کتاب الخلفاء الراشدون از خالدی صفحه ۱۵۹.

[2]- کتا ب عثمان بن عفان از صلابی صفحه ۴۳۴.

۱۰۷- عثمان رضی الله عنه از ترک نمودن مدینه خودداری می ورزد:

پیش از اینکه معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه (بعد از ادای فریضه حج) عازم شام گردد، نزد عثمان رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمومنین قبل از اینکه اموری بر سر تو فرود آید که توان مقابله با آنها را نداشته باشی همراه من به شام رهسپار گردیم. عثمان رضی الله عنه در پاسخ گفت: من همسایگی رسول خدا ﷺ را با هیچ چیز دیگر عوض نمی کنم. اگرچه رگ گردنم قطع شود. معاویه رضی الله عنه گفت: پس ارتشی از اهل شام نزد تو می فرستم تا در مدینه استقرار یابند و از تمام خطرهای احتمالی برای تو و ساکنین مدینه دفاع کنند. عثمان رضی الله عنه گفت: خیر، چنین نخواهم کرد تا مبادا با استقرار ارتش از روزی همسایگان رسول خدا ﷺ کاسته شود. و دوست ندارم مهاجرین و انصار را در تنگنا قرار دهم. بعد از آن معاویه رضی الله عنه گفت: ای امیرالمومنین بخدا سوگند که مورد ترور دشمنان قرار می گیری. عثمان رضی الله عنه گفت: حسبی الله و نعم الوکیل.[1] خدا مرا کافیست و او بهترین وکیل است.

۱۰۸- آغاز محاصره:

در روایات صحیح چگونگی شروع محاصره و انجامیدن آن بصورت شیوا و مفصل نپرداخته است. ولی از خلال حوادثی که قبل از ماجرای محاصره اتفاق افتاده است از آنچه در پیدایش آن رخ داده است را برایمان روشن می سازد. روزی عثمان رضی الله عنه برای مردم خطبه ایراد می کرد در اثنای خطبه مردی به نام اعین کلام وی را قطع می کرد. و خطاب به عثمان رضی الله عنه می گفت: ای بی خرد تو تغییراتی بوجود آوردی. عثمان رضی الله عنه گفت: این کیست؟ گفتند: اعین. وی گفت: ای برده، تو هستی! پس از آن مردم بر اعین هجوم بردند ولی مردی از بنی لیث وی را نجات داد و او را به خانه داخل نمود. بنابراین عثمان رضی الله عنه تا پیش از برگشت شورشیان در مرحله دوم و پیش از فشار محاصره برای ادای نماز بیرون می شد و هرکس می خواست بر عثمان رضی الله عنه وارد شود

[1]- کتاب تاریخ الطبری جلد ۵ صفحه ۳۵۳.

مانعی وجود نداشت ولی بعدا عثمان رضی الله عنه را از خروج خانه برای ادای فریضه نماز باز داشتند.[۱]

۱۰۹- دیدگاه عثمان رضی الله عنه از نماز خواندن پشت سر ائمه فتنه (سران فتنه):

وقتیکه عثمان رضی الله عنه را از بیرون شدن خانه برای ادای نماز بازداشتند مردی از شورشگران و سران فتنه به مردم امامت می داد تا اینکه شخصی به نام عبید بن عدی بن خیار از نماز خواندن پشت سر وی اعتراض نمود. و با عثمان رضی الله عنه در ارتباط با این موضوع مشورت نمود. عثمان رضی الله عنه به خواندن نماز پشت سر وی اشاره نمود و گفت: نیکوترین چیزی که مردم انجام می دهند نماز است. هروقت مردم کار نیکی انجام دادند تو نیز همراهشان انجام ده. ولی هنگامیکه به بدی روی آوردند از بدی آنان دوری گزین.[۲]

۱۱۰- عثمان رضی الله عنه از تنزل خلافت خودداری می کند:

بعد از اینکه دایره محاصره بر عثمان رضی الله عنه تنگ شد و شورشیان خانه عثمان رضی الله عنه را به تسخیر و محاصره خود در آوردند از وی خواستند تا از مسند خلافت کناره گیری کند در غیر اینصورت وی را می کشند. عثمان رضی الله عنه از این کار ممانعت ورزید و گفت: پیراهنی را که خدا بر تنم کرده است بیرون نمی آورم.[۳]

۱۱۱- ابن عمر رضی الله عنه عثمان رضی الله عنه را در مورد عدم تنزل از خلافت وصیت می کند:

ابن عمر رضی الله عنه در اثناء محاصره نزد عثمان رفت تا با او ملاقاتی داشته باشد چون عثمان رضی الله عنه او را دید به او گفت: ببین این مردمان چقدر گستاخ و بی شرم هستند که خلیفه منتخب امت را تهدید می کنند که یا استعفا دهد و یا خود را برای کشته شدن آماده کنم! عبدالله بن عمر رضی الله عنه گفت: یا امیرالمومنین! آیا تو در این دنیا برای همیشه زنده خواهی ماند؟ عثمان رضی الله عنه گفت: نه. عبدالله گفت: به غیر از کشتن تو چه

---

[۱]- کتاب تاریخ دمشق ترجمه عثمان صفحات ۳۴۱-۳۴۲.

[۲]- کتاب بخاری رقم حدیث ۱۹۲.

[۳]- کتاب التمهید از ابن عبدالبر صفحه ۴۷.

کاری می توانند انجام دهند؟ عثمان رضی الله عنه گفت: هیچ کار دیگری از دستشان ساخته نیست. عبدالله بن عمر رضی الله عنه گفت: بهشت و یا جهنم رفتن تو در اختیار آنان است؟ عثمان رضی الله عنه گفت: نه به دست آنها نیست. عبدالله بن عمر رضی الله عنه گفت: عبای خلافت را از دوش خود برمدار زیرا اگر چنین کنی رسم و عادت بدی را از خود بر جای خواهی گذاشت که هرگاه عده ای از خلیفه یا امام ناراضی باشند، اقدام به خلع و یا قتل او خواهند کرد.[۱]

۱۱۲– آنان مرا تهدید به قتل کرده اند:

عثمان رضی الله عنه همچنان در خانه اش بسر می برد درحالیکه شورشیان جلوی خانه وی را گرفته بودند. در یکی از روزها به درب خروجی خانه وارد شد که صدای محاصرین را شنید که وی را به قتل تهدید می کردند. عثمان رضی الله عنه از دروازه خروجی با چهره ی پریشان که رنگش دگرگون شده بود وارد خانه شد و گفت: چرا مرا می کشند؟! درحالیکه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیده ام که فرمود: ریختن خون فرد مسلمان جز به یکی از این سه چیز حلال نمی باشد: مردی که پس از اسلامش کافر شود یا بعد از ازدواج نمودنش زنا نماید و هرکس، شخصی را - که نه آلوده قتل شده و نه فسادی در زمین به راه انداخته باشد – بکشد.

بخدا سوگند نه در جاهیلت و نه در اسلام هرگز زنا نکرده ام. و هیچ بدی را برای دینم از وقتی که خداوند مرا بدان هدایت نموده است آرزو نکرده ام و نه هم کسی را کشته ام. پس برای چه مرا می کشند؟![۲]

۱۱۳– برحذر داشتن شورشیان سرکش (از قتل):

وقتی که عثمان رضی الله عنه پافشاری سرکشان را بر کشتن مشاهده نمود آنان را از این کار بر حذر داشت و از پنجره کوچکی به آنان گفت: ای مردم مرا نکشید و توبه ام را بخواهید، بخدا سوگند اگر مرا بکشید بطور دسته جمعی (و یکجای) با دشمنی پیکار

---

[۱]- کتاب فضائل الصحابه جلد ۱ صفحه ۱۴۷.

[۲]- امام احمد در مسند خویش جلد ۱ صفحه ۶۳ روایت کرده است.

نمی نمایید و حتما اختلاف می ورزید تا اینگونه می شوید - سپس انگشتان خود را در میان یکدیگر داخل نمود.-[1]

۱۱۴- دوست ندارم به خاطر من خونریزی صورت گیرد:

جابر بن عبدالله می گوید: (در هنگام تهدید عثمان ﷺ به قتل و محاصره اش) علی ﷺ شخصی را نزد او فرستاد تا به وی بگوید: همراه من پانصد نفر از زره پوشان آماده اند، به من اجازه بده تا آنان را از دسترس و نیل به تو دور کنیم. زیرا تو گناهی مرتکب نشدی که خونت را حلال بشمارند. عثمان در پاسخ گفت: خداوند تو را پاداش نیکو ارزانی کند. من دوست نمی دارم خون کسی به خاطر من ریخته شود.[2]

۱۱۵- من بر فرمان تو پایبندم:

ابن حبیبه می گوید: زبیر ﷺ مرا نزد عثمان ﷺ فرستاد (وی در آن زمان در محاصره بود) من در یک روز بسیار گرم بر عثمان ﷺ داخل شدم وی بر صندلی نشسته بود و حسن بن علی ﷺ و ابوهریره ﷺ و عبدالله بن عمر ﷺ و عبدالله بن زبیر ﷺ نیز در گرد او بودند. به عثمان ﷺ گفتم: زبیر بن عوام ﷺ مرا نزد تو فرستاده است تا سلام وی را بر شما عرضه دارم و به تو می گوید: همانا من همچنان به طاعتم پایبندم و تغییر نکرده ام. اگر بخواهی من نیز همراه کسانی که با تو در خانه اند باشم یا اینکه در مکه بمانم چون بنی عمرو بن عوف به من وعده داده اند تا صبح نزد من آیند و به آنچه آنان را دستور دهم همکاری نمایند. عثمان ﷺ بعد از شنیدن نامه اش گفت: الله اکبر، خدا را سپس که برادرم را محفوظ نگه داشته است. سپس در ادامه به فرستاده زبیر ﷺ گفت: سلام مرا به وی برسان و بگو: این کار را دوست دارم تا شاید خداوند بوسیله تو اینها را از من دور کند. ولی هنگامیکه ابوهریره ﷺ نامه را خواند، بلند شد و گفت: آیا دوست دارید از آنچه گوشهایم از رسول خدا

[1]- کتاب الطبقات جلد ۳ صفحه ۷۱.

[2]- کتاب تاریخ دمشق صفحه ۴۰۳.

ﷺ شنیده است شما را با خبر کنم؟ گفتند: بله. ابوهریره رضی الله عنه گفت: من گواهی می دهم که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: بعد از من فتنه ها و اموری رخ می دهد. پس (به رسول خدا) گفتیم: ای رسول خدا راه گریز از آن چیست؟ فرمود: امین و گروهش را لازم بگیرید. و به عثمان بن عفان رضی الله عنه اشاره نمود. (در این حال) مردم بلند شدند و گفتند: چشمانمان خیره گشت ما را به جهاد فرمان ده. عثمان رضی الله عنه گفت: نظر من اینست که هرکس طاعت من بر وی واجب است به جنگ نپردازد.[1]

۱۱۶– آنچه میان عثمان رضی الله عنه و مغیره رضی الله عنه در یوم الدار اتفاق افتاد:

مغیره بن شعبه رضی الله عنه نزد عثمان رضی الله عنه درحالیکه محاصره بود وارد شد و گفت: تو امام عامه مردم هستی و می بینی که چه بلایی بر سرت آمده است. من سه امر را به تو پیشنهاد می کنم. یکی از آنان را برگزین. یا بیرون شو با آنان نبرد کن چون از تعداد (جنگجویان) و قوت بیشتری برخورداری. و تو برحقی و آنان بر باطل. یا دروازه ای به غیر آن دروازه ای که در تصرف آنان هستند بگشای و بر سواری خود بنشین و خود را به مکه برسان. چون آنان هرگز در صورت بودنت در مکه به تو دست نخواهند برد. یا به شام بپیوند، چون ایشان اهل شام اند و معاویه رضی الله عنه در بین آنان می باشد. عثمان رضی الله عنه در پاسخ گفت: اما اینکه بیرون شوم و بجنگم، من هرگز نخستین کسی نخواهم بود که جانشینی رسول خدا ﷺ را در امتش به خونریزی مبدل نمایم. اما اینکه به سوی مکه بروم و آنان به من دسترسی نخواهند داشت. من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: مردی از قریش در مکه کجروی می کندو نصف عذاب عالم بر وی می باشد و این هرگز من نخواهم بود. و اما اینکه به شام بپیوندم چون اهل شام اند و در میانشان معاویه است من هرگز از دار هجرتم و همسایگی رسول خدا ﷺ جدا نخواهم شد.[2]

---

[1]– کتاب فضائل الصحابه جلد ۱ صفحات ۵۱۱–۵۱۲.

[2]– کتاب البدایه والنهایه جلد ۷ صفحه ۲۱۱.

۱۱۷- انصار الله باشید:

کعب بن مالک انصاری مردم را برای نصرت عثمان ﷺ تشویق می نمود و به ایشان گفت: ای گروه انصار خدا را یاری دهید - دو مرتبه این کلام را تکرار کرد - انصاریها نزد عثمان ﷺ آمدند و بر دروازه خانه اش ایستادند بعد از آن زید بن ثابت ﷺ پیش عثمان ﷺ رفت و گفت: مردم انصار (برای کمک) بر دروازه خانه ات تشریف آورده اند. اگر می خواهی ما انصار الله باشیم - دوبار تکرار نمود - عثمان ﷺ از جنگ کردن ممانعت ورزید و گفت: مرا به این امور نیازی نیست.[۱]

۱۱۸- آیا از کشتن مردم خوشحالی؟

ابوهریره ﷺ در روز محاصره عثمان ﷺ در خانه اش وارد شد و گفت: ای امیر مومنان الان جنگ کردن حلال شده است. عثمان ﷺ به وی گفت: آیا کشتن من و تمام مردم تو را خوشحال می کند؟ ابوهریره ﷺ گفت: خیر. عثمان ﷺ گفت: بخدا سوگند تو اگر یک مرد را بکشی مثل اینست که همه مردم را کشته باشی. آنگاه برگشتم و نجنگیدم.[۲]

۱۱۹- ام المومنین صفیه به خانه عثمان ﷺ آب می برد:

کنانه بن عدی می گوید: افسار مرکب صفیه را گرفتم تا او را به خانه عثمان ﷺ برم. مالک اشتر جلوی ما را گرفت. صفیه بر صورت استر خود زد تا وی کج شد صفیه نیز که شرایط را اینگونه دید به خانه برگشت و بوسیله یک چوب غذا و آبی را از منزل خود به خانه عثمان ﷺ می فرستاد.[۳]

---

[۱]- کتاب فتنه مقتل عثمان جلد ۱ صفحه ۱۶۲.

[۲]- کتاب تاریخ خلیفه بن خیاط صفحه ۱۶۴.

[۳]- کتاب سیر اعلام النبلاء جلد ۲ صفحه ۲۳۷.

۱۲۰– عبدالله بن عباس رضی الله عنه امیر حج:

عثمان بن عفان رضی الله عنه، عبدالله بن عباس رضی الله عنه را فراخواند و او را مکلف ساخت تا در موسم حج همراه مردم به حج رود. ابن عباس رضی الله عنه گفت: ای امیرالمومنین بگذار من در رویارویی با اینان کنار تو باشم. بخدا سوگند جهاد با این خوارج نزد من از حج نمودن بهتر است. عثمان رضی الله عنه در پاسخ گفت: تصمیم من بر اینست که همراه مسلمانان به حج روی. ابن عباس رضی الله عنه نیز غیر از اطاعت و تسلیم در مقابل دستور عثمان رضی الله عنه چیز دیگر به ذهنش نیامد. عثمان رضی الله عنه نامه ای برای ابن عباس رضی الله عنه نوشت تا آنرا برای مردم در موسم حج بخواند. وی در آن نامه قصه خویش را با خوارج و موقفش را مشخص نموده بود و همچنین مطالبات خود را از مردم در این نامه بیان داشته بود.[۱]

۱۲۱– خواب عثمان رضی الله عنه:

در آخرین روز از محاصره عثمان رضی الله عنه که وی در آن روز به قتل رسید، عثمان رضی الله عنه که خداوند از وی خشنود باد خواب شد. صبح دم آن روز که بیدار شد به مردم گفت: این قوم مرا می کشند. سپس ادامه داد و گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم را همراه ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه در خواب دیدم که به من فرمود: ای عثمان افطار نزد ما باش. عثمان رضی الله عنه نیز در آن روز روزه داشت و به شهادت رسید.[۲]

۱۲۲– در خانه ات بنشین تا خبر مرا بشنوی:

ابن عمر رضی الله عنه در روز محاصره خانه عثمان رضی الله عنه دوبار زره پوشید و نزد عثمان رضی الله عنه آمد و گفت: با رسول خدا صلی الله علیه وسلم همنشینی کردم و حقیقت رسالت آسمانی و نبوت را دریافتم. بعد از او با ابوبکر رضی الله عنه هم صحبت شدم و حق ولایت وی را شناختم سپس با عمر رضی الله عنه زندگی کردم و حق پدری و ولایت را شناختم. بر تو نیز این حقوق را می

---

[۱]- کتاب الخلفاء الراشدون از خالدی صفحه ۱۶۸.

[۲]- کتاب الطبقات جلد ۳ صفحه ۷۵.

شناسم. عثمان ﷺ به وی گفت: خداوند تو را از اهل این خانه پاداش خیر عنایت کند. در خانه ات بنشین تا خبر مرا بشنوی.[۱]

۱۲۳- خداوند در برابر آنان تو را بس است:

عمرهٔ دختر قیس العدویه می گوید: همراه ام المومنین عائشه سالی که عثمان ﷺ کشته شده بود از مکه به سوی مدینه بیرون شدیم و قرآنی که در آغوش عثمان ﷺ هنگام شهادتش بود را مشاهده نمودیم که اولین قطره های خونش بر این آیه ریخته شده بود: ﴿ فَسَيَكْفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾ ﴾ [البقرة: ۱۳۷] خداوند در برابر آنان تو را بس است. عمرهٔ می گوید: هیچیک از کسانیکه عثمان را کشته بودند سالم و بدون عیب نمردند.[۲]

۱۲۴- عثمان ﷺ را نکشید:

وقتیکه عثمان ﷺ مورد محاصره واقع شد و خواستند وی را بکشند عبدالله بن سلام ﷺ گفت: ای مردم، عثمان ﷺ را نکشید از وی درخواست توبه کنید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست هر امتی نبی خود را بکشد خداوند در مورد آنان صلح و آشتی ایجاد نمی کند تا اینکه خون هفتاد هزار ریخته شود و هر امتی که خلیفه خود را بکشد خداوند بین آنان سازش ایجاد نمی کند تا خون چهل هزار نفر ریخته شود. و هرگز امتی به نابودی و هلاکت کشیده نمی شود تا قرآن را بر سلطان خودش بلند نمایند. سپس گفت: عثمان ﷺ را نکشید از او درخواست توبه نمایید. عبدالله بن مغفل می گوید: اصلا مردم به حرفهایش گوش ندادند و عثمان ﷺ را به شهادت رساندند.[۳]

[۱]- ابن عساکر صفحه ۴۰۱ روایت کرده است.

[۲]- کتاب الزهد از امام احمد صفحه ۱۶۰.

[۳]- کتاب تاریخ دمشق صفحه ۳۵۶.

۱۲۵- صبر کن:

مسلم خدمتگزار عثمان رضی الله عنه می گوید: عثمان بن عفان رضی الله عنه بیست برده آزاد نمود و درخواست نمود تا شلواری که مثل آن را نه در جاهلیت و نه در اسلام پوشیده است را حاضر نمایند و بعد گفت: من دیشب رسول خدا صلی الله علیه وسلم را همراه ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه در خواب دیدم که به من می گویند: صبر کن همانا تو افطار پیش ما خواهی بود. سپس درخواست نمود تا قرآنش را بیاورند سپس وی قرآن را گشود و به شهادت رسید درحالیکه قرآن همانگونه در جلویش گشوده بود.[۱]

۱۲۶- برای امت تا هنگام مرگش دعا می کرد:

عبدالله بن سلام رضی الله عنه به کسانیکه وقت وفات عثمان رضی الله عنه حاضر بودند بعد از اینکه ابو رومان اصبحی به وی ضربه زد، گفت: زمانیکه عثمان رضی الله عنه در خون خود دست و پای می زد چه می گفت: آنان گفتند: از وی شنیدم که می گفت: بار خدایا امت محمد را جمع بدار؛ سه بار این دعا را تکرار نمود. ابن سلام گفت: قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر عثمان رضی الله عنه در آن لحظه برای جمع شدن امت محمد صلی الله علیه وسلم دعا نمی کرد هرگز این امت تا روز قیامت جمع نمی شدند.[۲]

۱۲۷- شمشیرت را در نیام کن:

حسن بن علی رضی الله عنه نزد عثمان رضی الله عنه آمد و گفت: آیا شمشیرم ناتوان مانده است؟ عثمان رضی الله عنه به وی گفت: خیر، از هدر رفتن خونت نزد خدا تبری می جویم لکن شمشیرت را غلاف بگذار و پیش پدرت برگرد.[۳]

---

[۱]- کتاب مسند احمد بن حنبل جلد ۱ صفحه ۳۸۷.

[۲]- کتاب تاریخ دمشق صفحه ۴۰۲.

[۳]- کتاب مصنف ابن ابی شیبه جلد ۱۵ صفحه ۲۲۴.

۱۲۸- عثمان رضی الله عنه از خونریزی باز می دارد:

عثمان رضی الله عنه صحابه را از خونریزی بازداشت و گفت: من هرگز نخستین کسی نخواهم بود که جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وسلم را در امتش به خونریزی مبدل نماید.[۱]

۱۲۹- آخرین خطبه عثمان رضی الله عنه:

آخرین دیدار عمومی عثمان رضی الله عنه با مردم چند هفته پس از محاصره منزل او بود. وی مردم و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم را فراخواند. در این اجتماع همه مردم صلح طلب مقیم مدینه و حتی سبئیانی که مدینه را محاصره و در اشغال خود داشتند در آن شرکت نمودند که در پیشاپیش آنان علی رضی الله عنه و طلحه رضی الله عنه و زبیر رضی الله عنه بودند. بعد از اینکه آنان در حضورش بر زمین نشستند خطاب به آنان گفت: خداوند به این سبب دنیا را در اختیار شما قرار داده تا بوسیله آن سعادت آخرت را بجویید! و آنرا در اخیارتان ننهاده تا دو دستی به آن بچسبید! زیرا به درستی این دنیا رفتنی و تمام شدنی است و جهان دیگر ماندنی و ابدی است. دنیای فانی شما را فریب ندهد و خوار نکند و آنگونه به خود مشغول ندارد که دنیای دیگر را به دست فراموشی بسپارید! آنچرا که ماندنی است بر آنچه رفتنی است برتری ندهید! زیرا براستی از دنیا خواهید بُرید و به سوی خدای متعال خواهی رفت. تقوا و پرهیزگاری را پیشه خود کنید زیرا تقوا و پرهیزگاری شما را از خشم و انتقام او مصون خواهد داشت! با جماعت اهل ایمان همراه باشید و به صورت دسته های پراکنده در نیایید! زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ۝١٠٣ وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ۝١٠٤﴾ [ال عمران: ۱۰۳] «و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته، به یاد

---

[۱]- کتاب عثمان بن عفان از صلابی صفحه ۴۵۳.

آورید که پیش از اسلام دشمن یکدیگر بودید، خدا میان دلهایتان الفت انداخت و پیوند ایجاد کرد تا به فضل و نعمت او برادر یکدیگر شدید. بر لب پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید (و به نور ایمان رسانید) بدین سان خداوند نشانه های خود را برایتان روشن می سازد تا راه یابید. باید از میان شما گروهی به پا خیزند و مردم را به راه نیک فراخوانند و از زشتیها باز دارند. [آری] اینها رستگارند.»

عثمان رضی الله عنه در ادامه سخنان خود گفت: مردم مدینه! شما را به خداوند می سپارم و از او می خواهم که خلیفه پس از من را توفیق عطا فرماید که به بهترین وجه کار خود را انجام دهد! من از امروز نزد کسی نخواهم رفت و در خانه خویش خواهم ماند تا خداوند خود سرنوشت مرا رقم بزند! و این خوارج شورشی را همچنان در جلو منزل ناامید خواهم نمود و هیچ خواسته ای از خواسته های نامشروع آنان را برآورده نخواهم کرد. خواسته هایی که به ضرر دین و دنیای شما تمام خواهند شد، تا اینکه خداوند خود براساس آنچه که دوست می دارد اراده اش را عملی نماید.[1]

۱۳۰– مقتل عثمان رضی الله عنه

شورشیان سرکش به خانه عثمان رضی الله عنه یورش بردند ولی حسن بن علی و عبدالله بن زبیر و محمد بن طلحه و مروان بن حکم و سعید بن عاص و دیگران از فرزندان صحابه که برای محافظت از او در منزل بودند آنان را بازداشتند و درگیری و کشمکش مختصر روی داد. عثمان با الله الله گفتنش آنان را فریاد زد شما از نصرت من آزادید. ولی آنان ابا ورزیدند غلامان عثمان رضی الله عنه برای نصرت وی داخل شدند ولی عثمان رضی الله عنه آنان را نیز بازداشت بلکه اعلان داشت هرکس از جنگ با آنان خودداری نماید آزاد است. عثمان رضی الله عنه خلیفه ای که اطاعتش واجب است با صراحت و از روی حتم و یقین گفت: تمامی شما را که با من تعهد اطاعت بسته اید، سوگند می دهم که شمشیرهای خود را غلاف کنید و به منازل خویش بازگردید! بنابراین در این باره که کسی از وی دفاع نکند هیچ مبرری برای او وجود ندارد جز اینکه او به سخن

[1]- کتاب تاریخ طبری جلد ۵ صفحه ۴۰۱.

پیامبر ﷺ که وی را به شهادت بشارت داده بود یقین داشت. بدین سبب خواست که هیچ خونی بخاطر او ریخته نشود. تا مبادا در بین مسلمانان فتنه ایجاد شود.
مغیره بن اخنس بن شریق از کسانی که به حج رفته بود سپس از پیش قراولانی بود که بعد از اتمام مناسک حج به مدینه بازگشت و بلافاصله به رویارویی با محاصره کنندگان منزل عثمان رضی الله عنه رفت و گفت: اگر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه را تنها بگذاریم، جواب خدا را چگونه بدهیم؟ باید تا پای جان با آنان جنگید! شورشیان تصمیم گرفتند اولین حمله خود را به داخل منزل آغاز کنند. آنان اقدام به آتش زدن درب و قسمتی از سقف منزل نمودند. مدافعین داخل منزل که عبارت بودند از مغیره بن اخنس و حسن بن علی و محمد بن طلحه و سعید بن عاص و مروان بن حکم و ابوهریره برای خاموش کردن آن تلاش کردند درحالیکه مدافعین با شورشیان می جنگیدند عثمان رضی الله عنه همچنان به نماز مشغول بود. دوباره عثمان رضی الله عنه کسی را نزد آنان برای انصراف و خود داری از جنگ فرستاد و سپس به نماز خود ادامه می داد و داشت سوره «طه» را در نمازش قرائت می کرد: ﴿طه ۝١ مَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لِتَشْقَىٰٓ ۝٢ إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ ۝٣﴾ [طه: ۱، ۳] «طه، [ای پیامبر] قرآن را برتو نازل نکردیم که خود را به رنج افکنی، بلکه آنرا برای پنددادن به کسانی که از خدا می ترسند، فرستاده ایم.»
و به درستی متوجه نبود که در بیرون منزل چه خبر است! و به هیچ وجه در قرائتش دچار اضطراب و پریشان نگردید و نمازش را قطع ننمود و پس از پایان سوره طه پیش از اینکه شورشیان به وی برسد نشست و به قرائت سوره آل عمران پرداخت.
﴿قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ ۝١٣٧﴾ [آل عمران: ۱۳۷][1] «پیش از شما قوانینی بوده و سپری شده است. پس در زمین سفر کنید و بنگرید که فرجام دروغ پردازان چگونه بوده است.»

[1]- کتاب تاریخ طبری جلد ۵ صفحه ۴۰۱.

۱۳۱- آخرین لحظات زندگی عثمان رضی الله عنه

در آن روز در آخرین لحظات سرنوشت چهار نفر از جوانان قریش که عبارت بودند از: حسن بن علی و عبدالله بن زبیر و محمد بن حاطب و مروان بن حکم در طول نبرد مجروح می شوند و دلیر مردانی نیز به شهادت رسیدند، اینان عبارت بودند از: مغیره بن اخنس و نیار بن عبدالله اسلمی و زیاد بن فهری. عثمان رضی الله عنه بعد از این درگیری ها توانست مدافعین را قانع کند و آنان را به خروج از خانه ملزم گرداند و بین وی و شورشیان خالی ماند. بنابراین در خانه غیر از عثمان رضی الله عنه و خانواده اش کسی دیگر نماند تا اینکه بین عثمان رضی الله عنه و شورشیان هیچ مدافعی و حامی از مردم وجود نداشت. درب خانه برای رفتن مدافعین باز بود.[1]

۱۳۲- عثمان رضی الله عنه شهید در جوار پروردگار:

پس از رفتن مدافعان، عثمان رضی الله عنه به داخل خانه خود برگشت، مصحف خود را گشود و به تلاوت آن پرداخت در این هنگام مردی بر وی وارد شد و چون عثمان رضی الله عنه او را دید به وی گفت: میان من و تو قرآن قرار دارد. آن مرد با شنیدن این سخن اتاق را ترک گفت، پس از او مردی از بنی سدوس که به «الموت الاسود» مشهور بود بر عثمان رضی الله عنه وارد شد و به او حمله کرد. او نخست تلاش نمود تا عثمان رضی الله عنه را خفه کند آنگاه شمشیرش را از نیام کشید و بر پیکر عثمان رضی الله عنه فرود آورد. عثمان رضی الله عنه با دست راستش سعی نمود تا جلوی ضربه شمشیر را بگیرد و به همین دلیل دستش قطع شد. او بدان مرد خطاب نمود که: به خدا سوگند این دست اولین دستی بود که آیات قرآن را نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نوشت. عثمان رضی الله عنه اولین کاتب رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که به نوشتن قرآن پرداخت و حال نیز در برابر مصحف قرآن به شهادت می رسد. چون خون آن دست بر صفحه پاشید قطرات آن بر این آیه شریفه نقش بست:

[1]- کتاب فتنه مقتل عثمان جلد ۱ صفحه ۱۸۷.

﴿فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٣٧﴾ [البقرة: ۱۳۷] **خداوند تو را در برابر آنان کفایت خواهد کرد و او شنوا و آگاه است.**[۱]

۱۳۳- روایت دیگری در شهادت عثمان رضی الله عنه:

در روایت دیگری آمده است: که نخست مردی به نام رومان یمانی او را با چوب زد و چون دسته قاتلان بر عثمان رضی الله عنه وارد شدند، این مرد این ابیات را می سرود:

اری الموت لایبقی عزیز اولم یدع ... لعاد ملاذا فی البلاد و مرتقی

یبیت اهل الحصن و الحصن مغلق ... و یاتی الجبال فی شماریخها العلی

به یقین هیچ مرد مقتدری نمی تواند از چنگال مرگ رهایی یابد همانطور که مردمان عاد (با آن قدرت و هیبت) هیچ مفر و گریزگاهی نیافتند تا در پناه آن از شر مرگ نجات یابند. اگر مردم خود را در دژهای بلند و مستحکم پنهان نمایند باز مرگ از آن دیوارهایی که بسان کوههای مرتفع هستند عبور می کند و به جان آن مردمان دست می یازد.

چون قاتلان پیکر نیمه جان عثمان رضی الله عنه را احاطه کردند، همسرش نائله دختر فرافصه بر آنان فریاد زد که شما مردی را می کشید که نیمه های شب، تمام قرآن را در یک رکعت نماز تلاوت می کرد. آنگاه خود را بر جسم شوهرش انداخت تا از او دفاع کند اما سودان بن حمران سکونی، شمشیر را بر آن زن بی دفاع فرود آورد و انگشتان دستش را قطع کرد و سخنان زشت و رکیکی را به او گفت که از آن نفس هوس ران و لجام گسیخته او سرچشمه می گرفت. نجیح از غلامان عثمان رضی الله عنه با دیدن این اوضاع خود را به نائله رساند و در دفاع از آن زن شمشیری برداشت و آن ناپاک نابکار را از پای درآورد.[۲]

---

[۱]- کتاب تاریخ طبری جلد ۵ صفحه ۲۹۸.

[۲]- کتاب عثمان بن عفان از صلابی صفحه ۴۷۱-۴۷۲.

۱۳۴- چپاول خانه عثمان رضی الله عنه

سبئیان چون غارتگران اموال خانه عثمان رضی الله عنه را چپاول کردند و فریاد زدند: حال نوبت گرفتن سهم خود از بیت المال است. پس قبل از اینکه دیگران بدان دست یابند به آنجا روید و همه اموال را تصاحب کنید، نگهبانان بیت المال نیز که داد و فریاد آن یاغیان را شنیدند گفتند که این مردمان جز مال دنیا به چیز دیگری نمی اندیشند پس جان خود را بردارید و خویشتن را از دست این خونخواران نجات دهید. سبئیان دنیا پرست چون به بیت المال رسیدند و دیدند که تنها دو جوال غذا در آنجا وجود دارد اما باز از آن صرف نظر نکردند و هرآنچه را که در آنجا بود چپاول کردند.

۱۳۵- زبیر رضی الله عنه برای عثمان رضی الله عنه می سوزد:

زبیر بن عوام رضی الله عنه با شنیدن خبر شهادت عثمان رضی الله عنه ناراحت شد و چنین گفت: انا لله و انا الیه راجعون؛ خداوند عثمان را قرین رحمت خویش سازد. چون به او گفتند که معترضان از سرانجام این کار ناراحت هستند و پشیمان شده اند، گفت: آنان در طول این مدت همیشه مشغول نقشه کشیدن و توطئه علیه عثمان بودند اما سرانجام آنان همین آیه شد: ﴿ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ فِى شَكٍّ مُّرِيبٍۭ ﴿٥٤﴾ ﴾ [سبا: ٥٤] میان آنان و میان ارزوهایی که دارند پرده افکنده شد همان سان که از دیر باز با امثال آنان اینگونه رفتار شد چون که آنها هم سخت دو دل بودند.

۱۳۶- مرگ بر آنان:

هنگامیکه علی بن ابی طالب رضی الله عنه از شهادت عثمان رضی الله عنه با خبر شد، اندوهگین شده و چنین گفت: انا لله و انا الیه راجعون؛ خداوند عثمان را قرین رحمت خویش سازد و چون شنید که معترضان از این حرکت خود پشیمان شده اند، گفت: مثل آنان مثل این آیه قرآن است که خداوند می فرماید: ﴿ كَمَثَلِ ٱلشَّيْطَٰنِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَٰنِ ٱكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّنكَ إِنِّىٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦﴾ فَكَانَ عَٰقِبَتَهُمَآ أَنَّهُمَا فِى ٱلنَّارِ خَٰلِدَيْنِ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُا۟ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٧﴾ ﴾ [الحشر: ١٦، ١٧] (ماجرای منافقان

و یهودیان) چون ماجرای شیطان است که به انسان می گوید: کافر شو. وقتی به کفر گرایید، می گوید: من از تو بیزارم زیرا من از خداوند که پروردگار و صاحب اختیار جهانیان است بیم دارم.

۱۳۷- خَدا بر عثمان رضي الله عنه رحم کند:

سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه او نیز چون دیگر مسلمانان با شنیدن خبر شهادت عثمان رضي الله عنه اندوهگین شد و از خداوند خواست تا او را قرین رحمت خویش قرار دهد. آنگاه این آیه قرآن را تلاوت نمود: ﴿ قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ۝١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ۝١٠٤ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ فَحَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنًا ۝١٠٥ ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُمۡ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُواْ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ۝١٠٦ ﴾ [الكهف: ۱۰۳، ۱۰۶] «(ای پیغمبرا به کافران) بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ آنان کسانیند که تلاش و تکاپویشان (به سبب تباهی عقیده و باورشان) در زندگی دنیا هدر می رود (و بیسود می شود) و خود گمان می برند که به بهترین وجه کار نیک می کنند (و طاعت و عبادت شرک آلودشان موجب رستگاریشان می شود). آنان کسانیند که به آیات (قرآنی ودلائل قدرت) پروردگارشان و ملاقات او (در جهان دیگر، برای حساب وکتاب) بی باور وکافرند، و درنتیجه اعمالشان باطل و هدر می رود، و در روز رستاخیز ارزشی برای ایشان قائل نمی شویم (و قدر و منزلتی در پیشگاه ما نخواهند داشت). (حال و احوال ایشان) همان گونه است (که بیان کردیم)، و به سبب کفر ورزیدنشان و به خاطر مسخره کردن آیاتم و پیغمبرانم توسط ایشان، سزای آنان دوزخ است.»

۱۳۸- طلحه رضي الله عنه از کشتن عثمان رضي الله عنه اندوهگین شد:

هنگامیکه طلحه بن عبیدالله رضي الله عنه از شهادت عثمان رضي الله عنه باخبر شد اندوهگین شده و چنین گفت: انا لله و انا الیه راجعون؛ و چون شنید که معترضان از این حرکت خود پشیمان شده اند آنگاه این آیه را تلاوت نمود: ﴿ مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيۡحَةً وَٰحِدَةً

تَأۡخُذُهُمۡ وَهُمۡ يَخِصِّمُونَ ۝٤٩ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ تَوۡصِيَةٗ وَلَآ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِمۡ يَرۡجِعُونَ ۝٥٠ ﴾ [يس: ۴۹، ۵۰] «(پاسخ استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین انداز می گردد و موج آن) ایشان را در بر می گیرد (و نابودشان می گرداند) در حالی که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمرّه زندگی، سرگرم و) درگیرند. (این حادثه به قدری سریع و برق آسا و غافلگیرانه است که) حتّی توانائی وصیّت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت، و حتّی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندانشان را پیدا نخواهند کرد.»

۱۳۹– وصیت عثمان رضی الله عنه:

به نام خداوند بشاینده مهربان. عثمان بن عفان رضی الله عنه گواهی می دهد که هیچ معبود بر حقی جز الله نیست و محمد فرستاده اوست. و همانا بهشت و دوزخ حق می باشند و همانا خداوند همه کسانی که در قبر ها بسر می برند را برای روزی که هیچ شکی در آن نیست برمی انگیزد و همانا خداوند خلاف وعده عمل نمی نماید. بخاطر کلمه حق زندگی می کنیم و در راه آن جان می سپاریم و بر آن دوباره برانگیخته می شویم چنانچه خداوند بخواهد.

۱۴۰– پیراهن عثمان رضی الله عنه:

نائله دختر فرافصه همسر عثمان رضی الله عنه پیراهن وی را بعد از شهادتش نزد معاویه ابن ابی سفیان رضی الله عنه به شام می فرستد. معاویه او را در مسجد دمشق آویزان نمود تا مردم را بر قاتلین عثمان رضی الله عنه تحریک کند. روایت شده است که نائله انگشتانش را که حین دفاع از عثمان رضی الله عنه قطع شده بود را به پیش معاویه فرستاده است.

۱۴۱– آرامگاه عثمان رضی الله عنه:

عثمان رضی الله عنه را در یکی از باغهای مدینه که به «حش کوکب» مشهور است دفن نمودند. این محل در بیرون از بقیع قرار دارد. عثمان رضی الله عنه در زمان حیاتش این مکان را خریداری کرده بود تا آنرا بر بقیع بیفزاید.

۱۴۲– چرا شورشیان به کشتن عثمان رضی الله عنه مبادرت ورزیدند:

شورشیان سرکش زمانیکه احساس کردند که لشکرهایی از شهرهای مختلف برای دفاع از خلیفه به سوی مدینه در حرکت هستند و کسانیکه در موسم حج آمده اند همگی برای نصرت عثمان رضی الله عنه آستین بالا زده اند با خودشان گفتند: هیچ چیزی ما را از این مهلکه ای که در آن افتاده ایم بیرون نمی کند مگر کشتن این مرد. با کشتن وی مردم سرگرم او می شوند و از ما فراموش می کنند.

۱۴۳– غسل و کفن عثمان رضی الله عنه :

بعد از اینکه عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید، گروهی از صحابه وی را غسل دادند و کفن نمودند و او را بر روی تخته درب برای حمل کردن نهادند که آنان عبارتند از: حکیم بن حزام، حویطب بن عبدالعزی و ابوجهم بن حذیفه و دینار بن مکرم اسلمی و جبیر بن مطعم و زبیر بن عوام و علی بن ابی طالب با گروه دیگری از اصحاب و زنانش که از میان زنان دو تا از همسران وی بنام نائله و ام البنین دختر عتبه بودند. و بنا به وصیت وی زبیر بن عوام بر وی نماز گزارد و او را در شب دفن نمودند.[۱]

۱۴۴– وی را مانند پیراهنی پاک رها نمودید:

مسروق از عائشه ام المومنین روایت می کند که وی گفت: وی را مانند پیراهنی پاک رها کردید سپس وی را پیش انداختید تا او را مانند قوچی ذبح نمایند. مسروق به عائشه رضی الله عنها گفت: این کار توست تو به مردم نامه نوشتی و آنان را دستور دادی تا بر وی شورش کنند. عائشه رضی الله عنها در پاسخ گفت: خیر سوگند به کسی که مومنان به او ایمان دارند و کفار به او کفر می ورزند من هیچ سیاهی در سفیدی برایشان ننوشته ام. (منظور هیچ نامه ای به کسی ننوشتم) تا این لحظه که در این مجلس الان نشسته ام.[۲]

---

[۱]– کتاب عثمان بن عفان از صلابی صفحه ۴۷۵.

[۲]– کتاب فتنه مقتل عثمان جلد ۱ صفحه ۳۹۱.

۱۴۵- علی رضي الله عنه، عثمان رضي الله عنه را تجلیل می کند:

نزال بن سمره می گوید: از علی رضي الله عنه در مورد عثمان رضي الله عنه سوال نمودم وی گفت: او شخصیتی است که در ملا اعلی به وی ذی النورین می گویند وی داماد پیامبر صلى الله عليه وسلم که دو تا از دختران رسول خدا صلى الله عليه وسلم همسران او بودند و خانه ای برای وی در بهشت ضمانت شده است.[۱]

۱۴۶- علی رضي الله عنه و عائشه رضی الله عنها قاتلین عثمان رضي الله عنه را لعنت می کنند:

امام احمد با سند خویش از محمد بن حنفیه روایت می کند: زمانیکه به علی خبر دادند که اما ام المومنین عائشه قاتلین عثمان رضي الله عنه را نفرین و بر آنان در مربد[۲] لعنت می فرستد. راوی می گوید: علی رضي الله عنه دستان خویش را تا برابری صورتش بالا برد و گفت: من نیز بر قاتلین عثمان لعنت می فرستم. خداوند ایشان را در دشت و کوه مورد لعنت قرار دهد. این جمله را سیدنا علی دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار نمودند.[۳]

۱۴۷- خداوند به ابا عمر رحم کند:

ابن عباس رضي الله عنه گفت: خداوند بر ابا عمر رحم نماید بخدا سوگند وی بهترین یاور و خدمتگزار و برترین نیکوکاران بود بیدارگر سحرگاهان برای نماز تهجد، وقت یاد از دوزخ اشکهایش ریزان وقت یاد دوزخ، از ترس آن ایستنده، در وقت گرامی داشتن پیش گام در وقت بخشش و دهش. دوست داشتنی، دوری جوینده از پستیها و زشتیها، وفا کننده، صاحب ارتش عسره (سختی) داماد رسول خدا؛ لعنت خدا و لعنت لاعنین (فرشتگان) تا روز قیامت به دنبال کسانیکه وی را لعنت کنند.[۴]

---

[۱]- کتاب عثمان بن عفان از صلابی صفحه ۴۸۴.

[۲]- مکانی نزدیک به بصره.

[۳]- کتاب فضائل الصحابه به رقم ۷۳۳.

[۴]- کتاب مروج الذهب از مسعودی جلد ۳ صفحه ۶۴.

۱۴۸- حذیفه ﷺ از قتل عثمان ﷺ تبرئه می جوید:

زمانیکه خبر شهادت عثمان ﷺ به حذیفه ﷺ رسید، وی گفت: بارخدایا تو بیزاری مرا از خون عثمان ﷺ می دانی اگر کسانیکه وی را به حق کشته اند من از آنان بیزارم و چنانچه به خطا و اشتباه کشته اند بیزاری مرا از خون عثمان ﷺ می دانی. و بزودی عرب می داند اگر کشتن وی به حق باشد بخاطر ان حتما شیر می دوشیم و چنانچه به خطا وی را کشته باشند بخاطر آن خون می دوشیم. بنابراین هنوز شمشیرها و کشتار بالای سر آنان است پس بخاطر شهادت عثمان ﷺ خون می دوشند.[۱]

۱۴۹- بعد از وی جز خون چیز دیگر ندوشیده اند:

ام سلیم انصاری زمانیکه از شهادت عثمان ﷺ با خبر شد گفت: همانا بعد از وی جز خون چیزی دیگر نمی دوشند.[۲]

۱۵۰- خلافت از اهل مدینه بیرون شد و هرگز به آنان برنخواهد گشت:

ابن عساکر با سند خویش از سمره بن جندب روایت می کند که وی گفت: همانا اسلام در یک دژی مستحکم قرار داشت که شورشیان سرکش با به قتل رساندن عثمان ﷺ آنرا نابود کردند و فراغ و شکافی در اسلام ایجاد نموده اند و شروطی گذاشته اند که این فراغ و جای خالی را تا بر پایی قیامت نمی توانند پر کنند. خلافت در میان اهل مدینه بود ولی آن را بیرون راندند و یگر هرگز به آنان برنخواهد گشت.[۳]

---

[۱]- کتاب التهذیب از ابن حجر جلد ۷ صفحه ۱۴۱.

[۲]- کتاب البدایه و النهایه جلد ۷ صفحه ۱۹۵.

[۳]- کتاب تاریخ دمشق رقم ۴۹۳.

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

عثمان بن عفان رضی الله عنه امیر مؤمنان

صفات عثمان ﷺ و مناقب وی:

فتنه قتل عثمان بن عفان ﷺ

۱۵۰ داستان از زندگی حضرت علی رضی الله تعالی عنه

مرکز پخش: تربت جام. کتاب فروشی سربوزی
۰۹۱۵۵۲۸۳۷۶۸